

پنجاهمین سالگرد درگذشت رفیق استالین آموزگار بزرگ طبقه کارگر

چند به سکوت برگذار کرد. ناقوس کارخانه‌ها به صدا در آمد و کارگران و زحمتکشان سراسر جهان با احترام وی بپا خواستند. در سراسر ایران نیز برهبری حزب توده ایران در دورانی که انقلابی بود و به منجلاپ رویزیونیسم فرو نرفته بود، صدها هزار نفر در تهران و شهرستانهای ایران در این روز ناگوار برای عقد پیمان مجدد با راه سوسیالیسم و الهام از خدمات رفیق استالین گرد آمدند. در میدان فوزیه سابق و خیابانهای اطراف آن جمعیت تا چشم کار می‌کرد موج می‌زد.

وقتی رفیق استالین درگذشت خلقهای و طبقه کارگر

ادامه در صفحه ۴

ناقوس مرگ

انتخابات شورای شهرها به پایان رسید. و نتایج آن برای حاکمیت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی تکان دهنده بود. بنا بر آمارهای که بدست ما رسیده است از ۱۴ میلیون تهرانی فقط ۴۰۰ هزار نفر در انتخابات شرکت کردند. با در نظر گرفتن این امر که بسیاری از آنها بعلت اینکه ناآشنان بنحوی از انحاء به مسئولین حاکمیت

ادامه در صفحه ۶

دشمنان خلق عرب دشمنان خلقهای منطقه، دشمنان ایرانیها، توکها و کردها هستند

نوکر، محمد رضا، ارباب، امپریالیسم آمریکا

شایعه وجود داشت که سرمایه‌گذارهای شاه و نه کشور ایران در شرکتهای ورشکسته آمریکائی با پول مردم ایران است ولی قراردادهای آن با نام خانواده پهلوی بسته شده است. در مملکت دیکتاتوری که حساب و کتابی در کار نباشد وضع بهتر از این نخواهد بود. رژیم جمهوری اسلامی نیز که بازتاب دیکتاتوری همان رژیم گذشته است اسناد مربوط به این امر را مکتوم می‌دارد. آنها نیز یاد گرفته‌اند که راه و روش غارتگری چگونه است. حال کسی نمی‌داند که چند درصد شرکت پان آمریکن به خانواده سلطنتی ایران تعلق دارد. خوب است که مصاحبه شاه را بخوانید و منصفانه تفسیر کنید. س - اعلیحضرتا آیا نیازهای عمرانی کشور شما شامل سرمایه‌گذارهای بزرگ دیگری در آمریکا مانند سرمایه‌گذاری در شرکت پان آمریکن خواهد بود؟ شاهنشاه: اگر پول کافی داشته باشیم باز هم سرمایه‌گذاری مشابهی به عمل خواهیم آورد. اما همانطور که گفتیم (شاید این حرف پیش یا افتاده باشد ولی باز هم تکرار میکنم)... ادامه در صفحه ۷

آیا فهم این حقیقت دشوار است که اینها همه از کوبیدن استالین یک هدف را در پیش خود گذاشته‌اند و آن کوبیدن سوسیالیسم علمی است؟ آیا درک این مسئله دشوار است که آماج حملات، شخص استالین نیست، گرچه دامان او را گرفته است، آماج اصلی و واقعی، سوسیالیسم است؟

"آماج حملات رهبران خائن و مرتد شوروی و رسانه‌های همگانی سراسر جهان شخص استالین بمثابه یک زمامدار نیست، آماج حمله آن چیزی است که استالین آن را برای نخستین بار در تاریخ بشریت از صورت "شیخ" به عرصه واقعیت در آورد. آماج حمله سوسیالیسم است، آرمان طبقه کارگر است."

(رفیق دکتر غلامحسین فروتن به نقل از اثر وی "حزب توده در مهاجرت")

رفیق استالین رهبر کبیر حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ۵ مارس ۱۹۵۳ دیده از جهان فرو بست. در سراسر جهان طبقه کارگر به احترام این رهبر بزرگ و دوست خلقهای جهان دقایقی

به خوانندگان عزیز "توفان". برای اینکه به ماهیت سلطنت منفور پهلوی پی برید ما مدارکی را از زبان خود آنها منتشر می‌کنیم. در این سند به روشنی معلوم است که شاه ایران یک گماشته وابسته به امپریالیسم آمریکا بیشتر نبوده است. وی در آمدهای سرسام‌آور نفتی ایران را که نتیجه تولید بی‌حساب و نامتناسب با توسعه اقتصادی ایران بود و در خدمت مطامع امپریالیسم جهانی قرار داشت در شرکتهای ورشکسته اروپائی نظیر انگلیس و آلمان و ایتالیا و یا در شرکتهای آمریکائی سرمایه‌گذاری کرده تا این شرکتهای را از ورشکستگی نجات دهد. وی هواپیمای دست دوم و قراضه این شرکتهای را که از کار افتاده بودند می‌خرید و به ایران می‌آورد تا این شرکتهای بتوانند به زندگی خود ادامه دهند. غارت منابع ملی ما راه نجات و ادامه حیات شرکتهای اروپائی و آمریکائی بوده است.

اینکه سرنوشت این سرمایه‌گذارها به کجا رسیده است معلوم نیست. در همان دوران سلطنت ننگین شاه شاهان، آریا مهر، خورشید تابان، خدایگان... نیز این

پرولتاریای جهان متحد شوید

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال چهارم
شماره ۳۷ - فروردین ۱۳۸۲ - آوریل ۲۰۰۳

تبلیغات یک اسلحه قدرتمند ایدئولوژیک امپریالیسم

اینهمه امپریالیستها فجایع به بار می‌آورند، دروغ می‌گویند، جعل سند می‌کنند، برای نیل به مقصود از روی هزاران جنازه انسانها عبور می‌کنند ولی واقعیتها چشمان شیفتگان دنیای پر زرق و برق امپریالیستی را نمی‌گشاید. روی سخن ما با کسانی نیست که بر اساس منافع طبقاتی خویش بر این فجایع سر پوش می‌گذارند و خودشان پیچی از این ماشین عظیم سرکوب هستند و یا با وجدانهای آسوده برای خوردن تکه پاره‌ای از طعم متمکنان که جلویشان پرت می‌شود به قلب حقایق دست می‌زنند، روی سخن ما با کسانی است که فریب این تبلیغات ایدئولوژیک را می‌خورند و اجازه می‌دهند مغزشان توسط امپریالیستها شستشو شود. کار بجائی رسیده است که شستشوی مغزی در ماشین عظیم تبلیغاتی امپریالیستی طبیعی جلوه می‌کند.

شما روشنفکران فریب خورده‌ای را می‌بینید که مرتب به شما تلقین می‌کنند که علت شکست مبارزات مردم ما این است که گویا مردم ما کتاب در مورد دموکراسی کم خوانده‌اند، دموکراسی در جامعه ایران "نهادینه" نشده است. اگر همه ما همت کنیم و به کلاسهای اکابر دموکراسی برویم و چند استاد آمریکائی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی... برایمان در فواید دموکراسی و مزایای نظام چند حزبی، مداراگری، مسامحه و... سخنرانی کنند و ما این سخنان را در خودمان بنیادی کرده و به مغز استخوان جامعه نیز سرایت دهیم دیگر همه مشکلات جوامع تحت سلطه بر طرف می‌شود.

یک انسان دموکرات ظاهراً نباید به مردم دروغ بگوید، مردم را فریب دهد، جعل سند کند، آدم بکشد، برای افکار مردم ارزش قایل نباشد و بخواهد بزور حرف خودش را به پیش ببرد و... اگر این تصویر را این روشنفکران از فرد دموکرات دارند آنوقت دیگر نمی‌توانند بر جنایات آمریکائیا، انگلیسیها، فرانسویها و یا آلمانها و نظایر آنها چشم ببندند. و چنانچه چشم نبینند و در کارشان صمیمی باشند باید این پرش را

ادامه در صفحه ۲

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

تلیغات یک...

مطرح نمایند که چرا این نمونه‌های دموکراسی نهادینه در رویای آنها یکباره توزرد از کار در آمده‌اند. پس این تئوری "دموکراسی نهادینه" یک تئوری "من در آوردی"، ارتجاعی و برای کتمان چهره دشمنان مردم است. این نظریه‌های ارتجاعی را دشمن برای مشوب کردن افکار توسط اندیشمندان می‌سازد و در میان ایرانیان توسط عوامل ایرانیست که سرشان به آخور امپریالیستها بسته است پخش می‌کند. پس از آنکه این زهر پخش شد یافتن رد پای توزیعگر این نظریه مشکل توأند بود.

امروز امپریالیسم آمریکا و انگلستان قصد دارند کشور عراق را اشغال کنند و منابع نفت و گاز آنجا را غارت نمایند. اشغال عراق بخشی از استراتژی امپریالیسم آمریکا در جهان و بویژه در منطقه است. آنها برای توجیه این جنایت دست در کیسه "دموکراسی نهادینه" کرده و از آن مانند شعبده‌بازان در حالی که آه و ناله می‌کنند و اشک می‌ریزند و سینه می‌درند پس از سی سال جستجو "نقض حقوق بشر در عراق" را در می‌آورند. در حالی که بیننده شگفت زده می‌ماند برای ایجاد تاثیر مشدد مجدداً با شامپورتی بازی دست دیگری در انبان "دموکراسی نهادینه" کرده و این بار به سلاحهای کشتار جمعی که خودشان به عراق داده بودند تا بقیه را بکشد و لذا می‌دانند جای دقیقش در کدام گوشه انبان است دست می‌آزند و برگ "وجود گازهای شیمیایی" و "اسلحه‌های میکرو بیولوژیک" را بیرون می‌کشند به جمعیت دور و برشان نشان می‌دهند، لبخندی مودبانه حاکی از پیروزی بر لب می‌زنند و روانشناسانه و زیر چشمی مواظبت که تاثیر شامپورتی بازیشان روی مردم و افکار عمومی در چه حد است و آنوقت باز پیروزمندانه دستی در کیسه کرده و شیون می‌کنند، زار می‌زنند و برگ "حق تعیین سرنوشت خلق کُرد" بدستشان می‌رسد که آنرا با یک اقدام ناگهانی بعدی با "دلسوزی برای شیعیان دوازده امامی" کامل می‌کنند و بر سر دست گرفته یکی دو بار دور میدان می‌زنند و در انتظار تاثیراتش برای حافظه‌های نازل می‌مانند. این بازی را ادامه می‌دهند تا محیط را برای شگرد آخر که تجاوز و اشغال خاک عراق است آماده کنند تا نباشد که به بنای "دموکراسی نهادینه" آنها خللی وارد شود. آنوقت که به هدفش رسید زیر لب می‌گوید "دیگه کسی نبود بزَن بریم"، "وقتش رسیده است" و یا "زمان فلانی تمام شده است".

تا روشن فکر ابله در جهان است که برای امپریالیستها کورمال کورمال سینه می‌زند غم امپریالیستها کم است. امپریالیستها در این زمینه‌ی مارگری و دروغپردازی که کالای آنرا بنام "آزادی بیان" و "رفع سانسور" عرضه کرده و می‌فروشند، ید طولائی دارند. امپریالیسم آمریکا برای تجاوز به ویتنام جنوبی از ترس

اینکه مبادا در انتخابات آزادی که برگزار می‌شد کمونیستهای ویتنامی پیروز شوند، و همه شواهد دال بر شکست مفتضحانه عمال امپریالیستها بود، حمایت از "آزادی و دموکراسی"، حمایت از "ارزشهای دنیای آزاد" را بهانه قرار داد و به خاک ویتنام تجاوز کرد و کشور ویتنام را مانند کشور آلمان، کره به شمالی و جنوبی تقسیم نمود و آن سرزمین را اشغال کرد، پایتخت آن سایگون را به فاشحه خانه سربازان آمریکائی بدل نمود و صدها هزار مردم ویتنام را به قتل رسانید. مردمی که فقط برای آزادی و استقلال کشورشان می‌رزمیدند.

در سال ۱۹۶۴ پرزیدنت جانسون با صحنه سازی در خلیج تونکین در ویتنام مامین عظیم تبلیغاتی و دروغگوئی خویش را براه انداخت و به این بهانه که گویا کشتیهای آمریکائی توسط توپخانه‌های ویتنام شمالی مورد شلیک گلوله قرار گرفته‌اند با بمبهای ممنوعه ناپالم یعنی با سلاحهای کشتار جمعی و شیمیایی اهداف غیر نظامی و مردم عادی را مورد حمله قرار داد، بر خلاف همه موازین برسمیت شناخته شده جهانی، وجدانی، اخلاقی، انسانی سدهای آب و پلها و شرایط مادی هستی زندگی مردم ویتنام را ویران ساخت زیرا مانند غریقی که از شکست خود با خبر است بهر چیز چنگ می‌انداخت و در پی انتقامجویی بر می‌آمد تا برای مردم و کمونیستها زمین سوخته باقی بگذارد و مانع پیشرفت آنها در آینده گردد. همان کاری را که نازیها پس از تجاوز به شوروی با سرزمینهای مردم شوروی انجام دادند. همه چیز را نابود ساختند تا زمین سوخته باقی بماند.

پرزیدنت جانسون که این جنایت را با مشورت مستقیم هنری کیزینگر برنده جایزه صلح انجام می‌داد از نازیهای هیتلری الهام گرفته بود. آنها در جنگ جهانی دوم برای یافتن یک بهانه برای تجاوز آشکار به کشور مستقل لهستان سربازان اس اس آلمان را به لباس سربازان ارتش لهستان ملبس کرده و به سربازان آلمانی حمله کردند. این صحنه نمایش که باید امر تجاوز به خاک آلمان را به گردن لهستان می‌گذاشت با موفقیت در آلمان برای تحمیق مردم تبلیغ شد.

این دروغ در مورد ویتنام دو میلیون کشته بجای گذارد. در زمان ریاست جمهوری رونالد ریگان، امپریالیسم آمریکا برای حمله به گرانادا جزیره کوچکی در کنار آمریکا باز به "وزارت حقیقت" متوسل شد و مامین عظیم دروغپردازی و افکار عمومی سازی خویش را بکار انداخت و فرودگاه در دست ساختمان دولت منتخبی را که در پی آبادانی کشور بود بهانه قرار داد و مدعی شد که از باندهای این فرودگاه می‌شود برای استفاده از هواپیماهای جنگی سود برد. چون امپریالیسم آمریکا فرودگاههای هواپیماها را بخشی از "کالاهای دو منظوره" می‌داند، یعنی هم می‌تواند مورد

استفاده هواپیماهای عادی باشد و هم نظامی پس وجودش در نزدیکی آمریکا برای این کشور خطرناک است و باید آنرا نابود ساخت. واقعیت آن بود که در انتخابات آزاد گرانادا یک حکومت دست چپی که مورد بدگمانی امپریالیسم آمریکا قرار داشت بر سرکار آمده بود و آمریکا می‌خواست هر طور شده این رژیم را سرنگون کند تا تجربه کوبا تکرار نشود. آنها در این عرصه تجربه جمهوری سان دومینیک را نیز در انبان خویش داشتند که حکومت مردمیش را با اعزام سربازان آمریکائی سرنگون ساخته بودند. این اقدام مغایر همه موازین و مصوبات سازمان ملل متحد بود ولی آمریکا را به این کارها چه کار. به بهانه خطر تهدید آمریکا از جانب دولت گرانادا کشور گرانادا اشغال شد و رژیم منتخب آن سرنگون گردید.

در زمان اشغال کویت توسط عراق که با توطئه و پادرمیانی خود امپریالیسم آمریکا از طریق سفیرس در بغداد صورت گرفته بود، امپریالیسم آمریکا برای جلب رضایت شورای امنیت سازمان ملل و افکار عمومی جهان برای حمله به عراق و ایجاد جبهه‌ای از متفقین برای حمله به عراق به یک موسسه دروغساز تبلیغاتی آمریکا بنام "هیلند نورتن" سفارش تهیه یک فیلم تبلیغاتی مملو از جعلیات را صادر کرد. این شرکت با استفاده از دختر ۱۵ ساله سفیر کویت در واشنگتن بنام "نیره" (Nayirah) در تاریخ ۱۰ اکتبر ۱۹۹۰ فیلم "مستند" یک پرستار داوطلب کویتی را بر پرده آورد که از یکی از بیمارستانهای کویت پس از اشغال نظامی کویت توسط عراق فرار کرده و با چشمان گریان خویش در حالی که زار زار می‌گریست و هق هق می‌کرد گزارش داد که با چشمان خود دیده است که سربازان ارتش عراق بچه‌های شیرخوار را از از محفظه‌های نگهداری نوزادان در آورده بر روی زمین سرد بیمارستان انداخته و آنها را لگد مال می‌کنند تا بمیرند. این "گزارش تکان دهنده" در مقابل کمیسیون حقوق بشرکنگره آمریکا در سال ۱۹۹۰ و پخش گسترده آن در مطبوعات و پرده سینما و تلویزیون در سراسر جهان با یاری سازمان "سیا" فضای جهان و نظر نمایندگان کنگره آمریکا را برای تجاوز آمریکا به عراق به نفع بوش پدر تقییر داد. رئیس جمهور آمریکا در کمال خونسردی و بی‌شرمی به مناسبتهای تبلیغاتی مختلف تعداد این کودکان را به ۳۱۲ نفر رساند. آنقدر این صحنه سازی و جعل واقعیت موثر بود که سازمان عفو بین‌الملل در ۱۹ دسامبر ۱۹۹۰ در گزارش خود نیز این آمار را اعلام کرد. گرچه که همین سازمان در آوریل ۱۹۹۱ پس از پی بردن به واقعیت و یا پس از اینکه آنها از اسباب ریخته بود این گزارش خود را تکذیب نمود ولی این گزارش جعلی چراغ سبزی برای امپریالیسم آمریکا برای قتل عام مردم عراق بود. بر اساس منابع مطلع این تجاوز بین ۱۵۰ تا سیصد... ادامه در صفحه ۳

دست امپریالیستها از کشور عراق کوتاه باد

تلیغات یک...

هزار کشته عراقی بجای گذارد که تا امروز بر وسعت این جنایت پرده فراموشی می افکنند. آمریکائیا در این حملات سه تن بمب اورانیم رقیق شده همراه با بمبهای خوشه‌ای و بمبهای خلاءساز و صوتی مصرف کرده و تمام هدفهای مورد نظر نظامی و غیر نظامی را بر خلاف همه موازین بشری و قانونی نابود ساختند، حتی به بیمارستانها و پناهگاههای مورد استفاده در زمان حملات هوایی نیز رحم نکردند. در یکی از این پناهگاهها ۳۹۴ نفر سوختند و خاکستر شدند. سرزمین عراق برای چهار میلیارد سال به مواد رادیو اکتیو آلوده شد. باین نیز محدود نکردند، ریچارد بانلر استرالیایی را بنام بازرس سازمان ملل ولی در واقع جاسوس سازمان "سیا" به عراق فرستادند و اطلاعات وی را برای ادامه بمباران مورد استفاده قرار دادند، آنوقت به محاصره اقتصادی عراق دست زدند که به کشتار بیش از نیم میلیون کودکان عراقی منجر شده است و امپریالیسم آمریکا تلاش سایر ممالک را تا این محاصره از بین برد و یا تسهیل شود را با حق وتوی خود در شورای امنیت سازمان ملل بی تاثیر می کند.

این مطالب را کمونیستها، مارکسیست لنینیستها، "استالینیستها" نمی گویند آقای اسکات ریتز یک مفسر سیاسی آمریکا و یا نشریات یورژوازی امپریالیستی می گویند. این مطالب امروز در همه رسانه‌های گروهی قابل دسترسی است.

این نمایش دختر سفیر کویت در واشنگتن که حقاً شایسته دریافت جایزه اسکار است، با صحنه سازی موسسه تبلیغاتی "هیلند نورتن" برای توجیه جنایت آمریکا در جریان جنگ نخستین در خلیج فارس، شبیه یک صحنه سازی دیگری است که امپریالیستها برای سرنگونی چائوشسکو در دسامبر ۱۹۸۹ با اعزام عوامشان از طریق یوگسلاوی و مجارستان به رومانی تدارک دیده بودند. عمال امپریالیست جسدهائی را که در پزشک قانونی برای تشریح در نظر گرفته شده بودند از سردخانه‌ها بیرون کشیده و تکه پاره‌های آنرا بعنوان جنایات چائوشسکو و سیکوریتات (سازمان امنیت رومانی - توفان) به نمایش رسانه‌های گروهی غرب گذاردند. تعداد قربانیان را که گویا در زیر تانکها له شده بودند به ۷۸ هزار نفر رساندند حال آنکه سالها بعد، بعد از اینکه آنها از آسیاب ریخت آقای "پاتریک بورا" گزارشگر برنامه شبکه ۱ تلویزیون فرانسه آنرا به ۴۰۰ نفر تقلیل داد و از ماهیت آن نقشه‌ها پرده برداشت. امپریالیسم آمریکا که خود سلاح اتمی بکار برده و در آینده نیز بکار خواهد برد، مدعی شد که دولت عراق در حال تهیه بمب اتمی است تا با موشکهای خود آنرا بر سر مردم منطقه و ایالات متحده آمریکا در ۸ هزار کیلومتری خاک خویش بیفکند. اکنون معلوم شده است که حداکثر برد موشکهای الصمود عراق ۱۸۰ کیلومتر

است. با این برد نمی توان امپریالیسم آمریکا را به خطر انداخت. از این گذشته آقای محمد البرادعی یکی از روسای هیات بازرسان بین المللی سازمان ملل متحده که وظیفه رسیدگی به مسئله تاسیسات اتمی عراق را بعهده داشت در هفته اول ماه مارس ۲۰۰۳ فاش ساخت این ادعا که: "دولت عراق قصد داشته در کشور آفریقائی نیگر Niger به خرید اورانیم مبادرت ورزد. دروغی بیش نبوده است" وی اضافه کرد که بر اساس این ادعا گویا عراق قادر است از طریق دستگاه "گازولتراستریفوک" (دستگاه گریز از مرکز) اورانیم خریداری شده را برای تبدیل به بمب اتمی غنی سازد وی افزود که این‌ها جعلیاتی بیش نیستند که سازمانهای اطلاعاتی یکی از کشورهای عضو به عنوان "اسناد" در اختیار بازرسان سازمان ملل گذاشته‌اند. تحقیقات کارشناسان سازمان ملل جعلی بودن این اسناد را تأیید کرده‌اند. جالب این است که دولت انگلستان و آمریکا در گزارشات رسمی خود مرتب به این اسناد جعلی برای جلب افکار عمومی مردم جهان و فریب ممالک کوچک اسناد می‌ورزند. وزیر خارجه آمریکا آقای کالین پاول که دستش در اشاعه دروغ رو شده است با خونسردی وعده برانگیزی مدعی می‌گردد: "اطلاعات من بهتر از اطلاعات بازرسان سازمان ملل است، و فکر می‌کنم ابزاری که من در اختیار دارم بیشتر است" (نقل از نشریه آلمانی زبان زود دوپچه سایتونگ مورخ ۲۰۰۳/۰۳/۱۰).

در اینجا سخن بر سر کشف اسناد جعلی است که سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و انگلیس در اختیار مراجع بین المللی گذارده‌اند. جعل اسناد بر اساس قوانین کلیه ممالک جهان جرم تبهکارانه محسوب می‌گردد که بشدت قابل تعقیب بوده و مجرم باید محاکمه و به زندان محکوم گردد. سخن بر سر حجم اطلاعات و یا کاربری ابزار نیست که آقای پاول برای رد گم کردن به آن اشاره می‌کند. حضرت آقای کالین پاول اسنادی که از طرف شما و هدستانان ارائه شده است جعلی است. آیا درک این مسئله بفرنج است؟

امپریالیسم آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر فوراً با پخش خبر دیگری که گویا عطا یکی از تروریستهای برجهای دوقلو در جمهوری چک با مامورین سازمان اطلاعاتی عراق تماس گرفته بوده است و تصویر آنرا آمریکائیا در مطبوعات درج کردند نیز دروغ رسمی کشور "متمدن"، "دموکرات" و "مدرن" آمریکا از کار در آمد. این نشان می‌دهد که امپریالیسم آمریکا از همان فردای ترور نیویورک آهنگ تجاوز به عراق را در سر داشته است. ببینید که سرنوشت مرگ و زندگی صدها هزار مردم عراق به چه منابعی وابسته است و آنها با چه خونسردی غیر قابل تصویری قلم بطلان بر زندگی میلیونها انسان می‌کشند.

کار فریبکاری هنوز به اینجا ختم نمی‌شود.

امپریالیستها می‌خواستند که خدمت یوگسلاوی نیز برسند و علیرغم کمکهای شایانی که یوگسلاوی در دوران جنگ سرد و از بدو پیدایشش به آنها کرده بود کارش را یکسره کنند. زیرا یوگسلاوی فدراتیو در استراتژی تقسیم مجدد جهان و بازگشت به مرزهای قبل از جنگ جهانی و انقلاب کبیر دیگر جانی نداشت. با صحنه سازی و مشارکت نیروهای امنیتی پیمان ناتو به آنجا حمله کردند. امپریالیستها بویژه امپریالیست آلمان با سرهم بندی فیلمی که باید نشان می‌داد که صربها به قتل عام مردم کوزوو مشغولند زمینه فکری این تجاوز را فراهم آوردند. وزیر دفاع وقت آلمان آقای شارپینگ از این صحنه‌های تقلبی تصاویری را که سازمان جاسوسی آلمان و ستاد فرماندهی ناتو تهیه کرده بود در تلویزیون رسمی آلمان نشان داد و این چراغ سبز تجاوز ناتو و تجزیه یوگسلاوی بود. احساسات عمومی تحریک شده بود و سر میلو سوویچ را طلب می‌کرد. آقای موله من عضو عالیرتبه حزب دموکراتهای آزاد که از حد خود در انتقاد به صهیونیستها تجاوز کرده بود و اینک آفتاب عمر سیاسییش بر سر بام است حتی بطور رسمی برای سر میلو سوویچ مانند سر سلمان رشدی از جانب خمینی جایزه تعیین کرد. آنگاه بمبارانهای جتیکارانه شروع شد و کوچ عظیم مردم کوزوو در اثر بمباران ناتو به سمت غرب آغاز گردید و فاجعه ابعاد غم انگیزی بخود گرفت. مرزها را بستند تا هجوم مردم انبوه‌تر شود و اخبارش بر سر آنتهای رسانه‌های گروهی رود. مرگ عده‌ای نان دانی برای انحصارات بود. صدها هزار انسان در اثر این بمبارانها بی‌خانمان و آواره شدند و باین نحو بود که "سند جنایت صربها" کامل شد. ما در شماره‌های قبلی "توفان" مقاله‌ای تحت عنوان "با یک دروغ شروع شد" نقل از برنامه شبکه ۱ تلویزیون آلمان برنامه "مونیتور" به افشاءگری در این زمینه پرداختیم و این است که در این مقاله فقط بطور مختصر به آن اشاره می‌کنیم. حتی میلو سوویچ در دادگاه لاهه نیز برای نشان دادن تقلبی بودن دادگاه به این فیلم استناد کرد و آنرا در دادگاه لاهه به نمایش گذاردند. ولی دادگاه سیاسی لاهه برای دادرسی قضائی نیست.

کار تقلب امپریالیستها، دروغ، سانور، جعل سند به این جا ختم نمی‌شود. امپریالیسم آمریکا و انگلیس برای اشغال خاک عراق تلاش می‌ورزند ثابت کنند که رژیم عراق دارای سلاحهای کشتار جمعی و بمب اتمی بوده و همدست تروریستهای القاعده است. آنها می‌خواهند برای جلب نظر شورای امنیت سازمان ملل و گرفتن چک سفید از آنها و پنهان کردن ماهیت تجاوزشان به عراق از طریق کسب وکالت از جانب یک مرجع بین المللی اسنادی را ارائه دهند که این ادعای آنها را ثابت می‌کند. سخنرانی کالین پاول وزیر امور خارجه

ادامه در صفحه ۴

مبارزه با تروریسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست

تلیغات یک...

آمریکا در روز چهارشنبه ۲۳ ماه بهمن ۱۳۸۱ در شورای امنیت فاقد محتوی و متکی بر گزارشهای قدیمی و شناخته شده‌ای بود که همه می‌دانستند. کالین پاول در سخنرانی رسمی خود در این مرجع بین‌المللی به اسنادی استناد کرد که دولت فخریه انگلستان از طریق سازمانهای جاسوسی خود بدست آورده و در اختیار وی قرار داده است که بنظر وی اسناد "ارزشمندی" است که ادعاهای آمریکا و انگلیس را ثابت می‌کنند. کالین پاول و تونی بلر بدون شرم برای آغاز تجاوز خود به عراق بنای کاغذی خود را بر اساس این اسناد "ارزشمند" پی‌ریختند. ولی بزودی آقای "گلن رنگوالو" حقایق مربوط به این اسناد "ارزشمند" را در اختیار مطبوعات گذارد. آنوقت معلوم شد که اسناد مهم سرویسهای جاسوسی انگلستان جعلی و از یک رساله دکترای یک دانشجوی عرب تبار در کالیفرنیا بنام "ابراهیم ال-مرعشی" که ۱۲ سال پیش آنرا تدوین کرده است و در صفحات اینترنت دسترسی به آن امکان دارد کش رفته شده است. آقای بلر که ملهم از "دموکراسی نهادینه" شده است حتی با تحریف بی‌شمارانه‌ای در متن یک سند جعلی تلاش کرد مردم دنیا را فریب دهد. نشریه لوموند دیپلماتیک در شماره فوریه ۲۰۰۳ خود در مقاله‌ای تحت عنوان "روزهای آخر صدام حسین" فاش ساخت که حتی دولت عراق از روی ناچاری پذیرفته است که در کنار بازرسان سازمان ملل عمال سازمان "سیا" نیز برای جستجو و تفحص حضور داشته باشند تا آمریکا مطمئن شود که خطری از جانب عراق وی را تهدید نمی‌کند. آنها این امر را با آمریکائیان در پشت پرده مطرح کرده‌اند ولی جوابی نگرفته‌اند. این حقایق همه دانسته را امپریالیستها و نوکران ایرانی و خارجی آنها بیان نمی‌کنند. زیرا بیان این حقایق دست امپریالیستها را رو می‌کند. اگر چنانچه امپریالیسم آمریکا با نیت کنترل سلاحهای کشتار جمعی به عراق می‌رود و می‌خواهد با خلع سلاح صدام باصطلاح خطر صدام را بر طرف کند باید با جان و دل این پیشنهاد صدام را بپذیرد و کار این غائله را خاتمه دهد. ولی امپریالیستها نه تنها این کار را نمیکنند بلکه این پیشنهاد صدام حسین را نیز از مردم کتمان می‌کنند تا مبادا به نیتهای شوم آنها پی ببرند. این جعلیات و بشرمیها نشان می‌دهد که امپریالیسم تا به چه حد خونخوار است و برای تامین منافع خود تا به کجا پیش می‌رود. این شتری نیست که تنها بر دروازه‌های بغداد خوابیده است. در ادامه این سیاست از قبل تعیین شده آمریکا منطقه را در آتیه به زیر سلطه خود در خواهد آورد و منابع طبیعی آنها را غارت می‌کند. این حقایق نشان می‌دهد که جعل سند برای کتمان سیاست واقعی امپریالیسم آمریکا و انگلیس است و تضادشان در آن است که آنها از غنایم اشغال عراق سهم روسیه، آلمان و

فرانسه را نمی‌دهند.

جالب این است که این خبر تکان‌دهنده که امپریالیسم انگلستان چون عزرائیل زمان جعل کرده بود تا راه "قانونی" و "اخلاقی" و عوامفریبانه تجاوز به عراق را هموار کند و صدها هزار مردم بیگانه را بکشد مورد نظر کیهان لندن قرار نگرفت. همه نشریات ایرانی ضد سلطنت به این جعلیات اشاره کردند ولی کیهان لندنی که تحت سانسور شریعتمداری لندنی قرار دارد باین امر مهم که با جان صدها هزار انسان بستگی دارد کوچکترین اشاره‌ای هم نمی‌کند. کیهان لندنی از کنار تاریخ می‌گذرد چون ماموریتش در میان ایرانیان امر دیگری است و دست کنیفش مانند لئون تروتسکی ضد انقلابی هر روز بیشتر می‌شود. پولهای اشرف پهلوی و سایر عمال قاچاق بین‌المللی نیز کمکی به ورشکستگی وی نخواهد کرد. کیهان لندنی حتی در گزارش سیاسی نماینده خود تظاهرات چهار میلیونی در اسپانیا، سه میلیونی در ایتالیا، دو میلیونی در انگلستان، یک میلیونی در آلمان و فرانسه، استرالیا، آمریکای جنوبی و آفریقا را فقط برای جلب نظر آقای تونی بلر صد هزار نفره جا می‌زند و در حالی که از قلم قلمبدستان مزدوررش خون می‌شکد خلقهای عراق را در پای حضور نظامیان جانی آمریکا در منطقه مانند گوسفند قربانی ذبح می‌کنند.

این نشان می‌دهد که عمال امپریالیستها چه مزدوران مستقیم و چه غیر مستقیم آنها تا چه حد در پی تحریف تاریخ و واقعیات هستند و خوب است آنها را خوب بشناسیم، این نشان می‌دهد که سلطنت طلبان حامی این جنایت و در راسشان گماشته تازه بدوران رسیده و در یوزه صفتی که آرزوی پادشاهی ایران را بگور می‌برد تا چه حد از نظر اخلاقی و انسانی فرومایه و خونخوارند که برای کسب قدرت و غارت میهن ما ایران از هیچ جنایت و فجایعی رویگردان نیستند. اینها نشان می‌دهد که بیاموزیم که اسناد امپریالیستها و رویزیونیستها بویژه در مورد نیروهای انقلابی و سرگذشت و فعالیت آنها همگی دروغ و ساختگی است. آنها با توانائی عظیم خود قادر به جعل هر تصویر و امضاء و خطی هستند. ملاک قضاوت ما فقط خدمت به طبقه کارگر و نیل به سوسیالیسم است. بر این اساس باید مبنای داوری را تعیین کرد.

مرگ بر جاعلین، مرگ بر تحریف کنندگان تاریخ، مرگ بر دشمنان خلقهای عراق.

پنجاهمین....

جهان بر مرگ وی گریستند. مردم و طبقه کارگر شوروی روزها از کنار جسد استالین می‌گذشتند و به وی ادای احترام می‌کردند و به پهنای صورت می‌گریستند. آیا این همه صحنه‌های تکان دهنده سوگواری، اینهمه

عشق و علاقه مردم جهان و بویژه مردم شوروی به استالین، این همه احترام شخصیتهای سیاسی، علمی، فرهنگی و هنری جهان واقعاً صرفاً تشریفاتی و از روی ترس بود؟ آیا از روی ترس و نفرت از استالین "دیو صفت" و از ترس از عواقب ناشی از نگرستن و حفظ ظاهر کردن و از ترس همرنگ جماعت نشدن می‌گریستند؟ آیا این غم بی‌پایان ناشی از نمایش و تظاهر به علاقه و ترس از "دیکتاتوری دیرکل" بود؟ آیا مردم از جسد استالین هم می‌ترسیدند؟ یا این حقایق از عشق و علاقه سرشار و صمیمانه طبقه کارگر شوروی و مردم آن دیار و همه هواداران صلح و سوسیالیسم و آزادی در سراسر جهان به این نجات دهنده بشریت از چنگال خون آشام بربریت فاشیسم سرمایه‌داری ناشی می‌شد؟ اگر استالین دیکتاتور مستبد مانند مستبد قلدر رضا خانی و یا محمد رضا شاهی و یا پینوشه‌ای و نظایر آنها بود که مردم در مرگ آنها سرود می‌خواندند و پایفشان می‌کردند همانطور که کردند و ما شاهد آن بودیم. آیا در تاریخ جهان رهبری را می‌شناسید که درگذشت وی این چنین جهان را به تکان واداشته باشد؟ هرگز! تاریخ‌نویسان جاعل بورژوا بر این حقایق غیر قابل انکار که بیان احساسات بی‌آلایش طبقه کارگر نسبت به استالین بود واقفند و با سوء نیت سکوت می‌کنند، سوگواری غیر قابل انکار را ناشی از سیستم پلیسی و ترس مردم قلمداد می‌کنند و می‌نویسند که مردم می‌ترسیدند به "بیست میلیون قربانیان" استالین افزوده شوند. آنها که براحتی یک سر قلم "جنایات استالین" را به بیست میلیون نفر می‌رسانند بر احساسات وجدانه‌های بیدار میلیاردها بشر آنروز که در مرگ استالین گریستند قلم بطلان می‌کنند. همین درجه کینه‌ورزی و خیانت از عظمت کار سترگ استالین پرده بر می‌دارد. اگر صدها بار در شوروی سوسیالیستی رای می‌گرفتند که رهبر بلامنزاع طبقه کارگر جهان و معمار بزرگ سوسیالیسم کیست، مردم و طبقه کارگر شوروی یک صدا نام استالین را بر زبان می‌آوردند. هیچ دموکراسی در تاریخ جهان موجود نبوده و نیست که رهبر آن از حمایت بی‌دریغ یک چنین نیروی عظیم انسانی و توده‌ای برخوردار بوده باشد. تاریخ آنرا هرگز بیاد ندارد. در عین حال تاریخ نیز بیاد ندارد که این همه جعلیات بر کاغذ صبور در مورد استالین به چاپ رسانده باشند و هر روز نیز به چاپ برسانند.

رفیق استالین رهبر بلامنزاع جنبش کمونیستی جهانی بود، خدمات ثوریک و سیاسی وی همچنان بر راه طبقه کارگر جهان پرتو می‌افکند. به دوستان و شاگردان وفادارش نیرو می‌بخشد و چون خاری بر دیده دشمنان رنگارنگش فرو می‌رود. برای اینکه به بزرگی این مرد کبیر پی ببرید به حملات دامنه‌دار، پیگیر، دورویانه، کینه‌های نفرت‌انگیز دشمنان وی از امپریالیستها و

ادامه در صفحه ۵

تلیغات امپریالیستها محصولات ماشین جعلیات آنهاست

پنجاهمین...

سازمانهای جاسوسی و طبقه بورژوازی جهانی گرفته تا سلطنت طلبان ایرانی و عمال مزدور آنها پی برید، نگاه کنید تا ببینید که جنبش کمونیستی جهانی برهبری وی چه ضربه هولناکی به این ضد انقلاب جهانی زده است که هنوز پس از پنجاه سال از تاریخ درگذشت وی از درد آن نالانند و از وی هراس دارند و از برخاستن لنینیسم چون تندری فروزنده از زیر آوار رویزیونیسم می هراسند. سندی نیست که امپریالیستها و رویزیونیستها برای بدنام کردن استالین جعل نکرده باشند. روزی نیست که عناصر خود فروخته و بی شخصیتی را بعنوان همعصران وی به پشت رادیوها و رسانه‌های گروهی با آب و تاب دعوت نکنند و ساعتها این امکانات را که از طبقه کارگر دریغ می کنند در اختیار عمال بی شخصیت امپریالیستها قرار ندهند تا این شهود دست چندم و مسخره که با حضور در رسانه‌های گروهی و اخاذی از آنها احساس می کنند که "کسی" شده‌اند، شخصیت این مرد بزرگ را لج مال بنمایند. روزی نیست که آنها جار نزنند که لنینیسم مرده است و مارکسیسم به خاک سپرده شده است. مخارجی که امپریالیستها و رویزیونیستها و سوسیال امپریالیستهای روس در گذشته و امپریالیسم روس در شرایط کنونی برای بدنام کردن وی بصورت مقالات، جعلیات تاریخی، رساله‌های دکترای دوربانه و سراپا کذب بر اساس مدارک ساختگی خروشچف و یلتسین و...، فیلمهای سینمایی تبلیغاتی، مجادلات و بحثهای تلویزیونی ضد کمونیستی و... منتشر می کنند سرام آور است. باین لشگر خون آشام امپریالیستی، روشنفکران خرده بورژوا و نادان و آشفته فکرنیز می پیوندند که دشمنی خود را در قالب دشمنی با لنینیسم، حزیت و انضباط حزبی، موازین سازمانی لنینی، ساختمان سوسیالیسم در کشور واحد و نفی دیکتاتوری پرولتاریا و امپریالیسم... به روی دایره می ریزند و و عمق نادانی و جهالت خویش را بعنوان مدال افتخاری که باعث تحسین بورژواهای مکار است به سینه می زنند و در مسیر تبلیغات مسلط بورژوازی حاکم چون ماهی مرده در مسیر تبلیغات آنها شنا می کنند. همین لشگر کشی و هجوم هیستریک به استالین از طرف عمال امپریالیسم و مثنی نادان دنباله رو که زحمت تحقیق و تفحص را به گردن سازمانهای جاسوسی گذارده‌اند از عظمت کار رفیق استالین و منابع الهامی که وی بجای گذارده است حکایت می کند.

حزب ما در آینده در این زمینه سلسله مقالاتی را منتشر می کند و به جعلیات دشمنان استالین که دشمنان سوسیالیسم، لنینیسم، حزب طبقه کارگر و دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب قهر آمیز و مبارزه طبقاتی هستند پاسخ می دهد. در این عرصه می توانید به آثار اخیر حزب ما در مورد "تحریف کنندگان تاریخ" و

"پوزیسیون تروتسکیستی در گذشته و حال" مراجعه کنید.

رفقا قاسمی و فروتن که از رویزیونیستهای حزب توده ایران بریدند و سازمان مارکستی لنینیستی توفان را برپا داشتند از همان بدو حملات خروشچف و بروکراتهای حزبی به استالین در مقابل آنها درکنام رویزیونیسم ایستادند و هرگز جعلیات و بررسی ضد علمی، ضد تاریخی و غیر دیالکتیکی عمال رویزیونیستها را نسبت باین مرد بزرگ نپذیرفتند. رفیق فروتن در کتاب خود "حزب توده در مهاجرت" در طی مقاله‌ای در مورد استالین چنین می آورد:

"ستیز با سوسیالیسم در زیر لفاة حمله به استالین"

روز ۵ مارس ۱۹۵۳ استالین چشم از جهان فروست، کمیته‌ای برای برگزاری مراسم تشریفات تشکیل شد که خروشچف ریاست آن را بر عهده داشت. خروشچف از اعضای با سابقه حزب کمونیست شوروی و دفتر سیاسی آن بود. اگر اشتباه نمی کنم، پس از انقلاب اکتبر به عضویت حزب در آمد و سرعت مدارج ترقی را پیمود و از نیمه دوم دهه سی میلادی یکی از نزدیکترین رهبران به استالین بود. هم او بود که در کنگره ۱۹، گزارش مربوط به تغییراتی در اساسنامه را به کنگره داد. مداخله نه به مقام دبیر اولی حزب برگزیده شد و نه مقام نخست وزیری به او واگذار گردید. این هر دو مقام را یکجا مالکف احراز کرد.

تشریفات سوگواری با حضور سران احزاب کمونیست در مسکو با شکوه فراوانی برگزار شد و جنازه استالین در مقبره میدان سرخ در کنار لنین جای گرفت و حق هم همین بود. از همان لحظه، قدرت بدست گروهی افتاد که در دفتر سیاسی اکثریت داشت. در سپتامبر همین سال نخستین توطئه این گروه این بود که کمیته مرکزی مقام دبیر اولی را به خروشچف واگذاشت، مقامی که علی رغم نزدیکی به استالین، آنرا در کنگره ۱۹ احراز نکرده بود. چه پیش آمد که یکسال پس از کنگره، این مقام را از دارنده بحق آن گرفتند و به خروشچف سپردند؟ اکنون پس از گذشت حوادث معلوم است که قشر ممتاز که ادامه سوسیالیسم را بزبان خود می دید، از همان ماههای نخست به تحکیم و توسعه قدرت خود در حزب و در دولت پرداخت و از این پس همزمان وفادار استالین یکی پس از دیگری از صحنه بیرون شدند و یا با تهدید و تطمیع به گروه ضد پرولتری که بورژوازی و گروه ممتاز جامعه پایه طبقاتی آنرا تشکیل می دادند، جلب شدند. برپا اعدام شد، مالکف پس از دو سال از نخست وزیری نیز کنار گذاشته شد و بعنوان مدیر یک نیروگاه برقی آبی به سبیری اعزام گردید. بعداً مولوتف را واداشتند از وزارت خارجه استعفاء دهد، او را ابتداء به عنوان سفیر شوروی به چین فرستادند، ولی روابط بسیار حسنه و احترام آمیز مقامات

چینی نسبت به او خروشچف را بر آن داشت که او را از مقام سفارت بردارد و به نمایندگی شوروی در آژانس بین المللی اتمی به گمارد. اما این هم آتش کینه خروشچف را خاموش نکرد. مولوتف را به مناسبت استواریش در مواضع طبقه کارگر بعداً از حزب اخراج کردند (در دوره زمامداری برژنف دوباره عضویت حزب را برای او برسمیت شناختند). مولوتف یکی از محبوبترین چهره‌ها و شاید پس از استالین محبوب ترین چهره اتحاد شوروی بود. در صحنه بین المللی به او ارجح و احترام بسیاری می گذاشتند. موقعی که وادار به کناره گیری از مقام وزارت خارجه گردید من هنوز در مدرسه حزبی سکونت داشتم و می دیدم که چگونه دانشجویان که همه از کادرهای حزبی بودند از دعوت تیتو به اتحاد شوروی که مولوتف شدیداً با آن مخالف بود و از کناره گیری مولوتف بهمین مناسبت، ابراز عدم رضایت می کردند.

با انتخاب خروشچف به دبیر اولی حزب، تمام اهرمهای جامعه شوروی در دست او متمرکز گردید که کمر به نابودی سوسیالیسم بسته بود. او از همان آغاز، فعالیت، اقدامات خود را در دو جهت متمرکز ساخت: ویران کردن کاخ سوسیالیسم و ریختن پایه‌های نظام بورژوازی، این دو هدف در پیوندی ناگسستنی با یکدیگر قرار داشتند چون هر آنچه از سوسیالیسم فرومی ریخت بجای آن بنای دیگری جز نظام بورژوازی بر نمی خاست.

برای سیاه کردن سوسیالیسم و کمونیسم بهترین و موثرترین راه درهم شکستن مقام و منزلتی بود که استالین در نزد طبقه کارگر و دیگر توده‌های زحمتکش اتحاد شوروی و نیز در نزد طبقه کارگر جهان و احزاب سیاسی آن داشت. حمله و هجوم به استالین یک سال پس از درگذشت وی آغاز شد. من خود در مدرسه حزبی شاهد آن بودم که چگونه عده‌ای از اعضای کا.گ.ب. (دانشجویان آنها را می شناختند) تصاویر استالین را از دیوار اطاقهای خوابگاه مدرسه پائین می کشند، چگونه تندیسهای استالین را می شکنند. دانشجویان مدرسه عالی حزبی با بهت و حیرت به این صحنه‌ها می نگریستند و مانند من از آن چیزی سر در نمی آوردند. سپس دامنه زدودن نام و نشان استالین به آثار او کشید، آثار استالین را از محلهای فروش آنها برچیدند، تاریخ مختصر حزب کمونیست اتحاد شوروی که تحت رهبری استالین نگاشته شده و پایه آموزش تاریخ حزب سوسیال دموکراسی کارگری روسیه بود بتازمانه انتقاد بسته شد، انتقاداتی که هیچیک پایه و اساسی نداشت. بیاد دارم در کلاس سوم مدرسه حزبی، استادی که سه سال تاریخ حزب را به دانشجویان آموخته بود بیکباره به انتقاد از آن پرداخت، از جمله این انتقاد: ما در گذشته می گفتیم "نقشه استالینی ادامه در صفحه ۶"

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم

پنجاهمین...

صنعتی کردن کشور" که نشانه‌ای از "کیش پرستش شخصیت" بود، باید می‌گفتیم "نقشه لنینی صنعتی کردن کشور" که شلیک خنده در سالن درس طنین افکند. این استاد بزرگوار توجه نداشت (و به روی مبارک خود هم نمی‌آورد چون مامور بود و معذور) که چنین مهمالاتی را زیر عنوان انتقاد به خورد دانشجویان ندهد.

اینها همه پیش در آمد حمله به استالین در کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی است. خروشچف از اواخر سال ۱۹۵۳ که مقام دبیر اولی را غصب کرد تا تشکیل کنگره (۱۹۵۶) کاردهای حزبی را تغییر داد و آدم‌های خود را بجای آنان نشاندید قسمی که نمایندگان کنگره در اکثریت شکننده خود از متحط‌ترین عناصر حزبی دست چین شده بودند.

هجوم نابکارانه به استالین را در کنگره بیستم خروشچف خود برعهده گرفت و طی گزارش مخفی که هرگز انتشار نیافت، هر آنچه که دل تنگش خواست گفت، هر دشنام و ناسزائی را سراغ داشت نثار استالین کرد، این گزارش که بعداً از مطبوعات آمریکا سر در آورد و بیقین خود مقامات شوروی در این کار دست داشتند، آقدر مفتضح و ننگین است که حتی عناصر نابکار و پلیدی بنام زمامدار، مورخ، تئورسین، مطبوعات چی بر همه شئون جمهوری روسیه فرمان می‌رانند، بیم دارند این گزارش را علنی سازند.

بدنبال کنگره ۲۰ روشنفکران دشمن سوسیالیسم در غرب و در شوروی کوشیدند خطا و اشتباهات تئوریک استالین را از آثار او بیرون بکشند. این تلاش موثر نیفتاد. وقتی این تلاش ناموفق ماند، "جنایات" استالین را بر سر زبانها انداختند، شایعه‌ای که احساسات را برمی‌انگیزد و همه را بر ضد استالین برمی‌آشوبد. دروغ هرچه بزرگتر باشد و هر چه بیشتر آنرا در مغز مردم فروکنند، جای خود را بیشتر باز می‌کند. از آثار و افکار او با عنوان "استالینیسم" یاد کردند و هنوز هم یاد می‌کنند که گویا آنرا با مارکسیسم مناسبتی نیست. این تبلیغات ضد استالین که سراسر دنیای سرمایه‌داری را در خود فرو برده طبیعتاً بر جوانان یا حتی میانسالانی که از سوسیالیسم چیزی نمی‌دانند و آثار و افکار و فعالیت انقلابی استالین را نمی‌شناسند تاثیر می‌گذارد که زدودن آن کار آسانی نیست و نیازمند سالها مبارزه و کوشش همه جانبه است.

حملات بی بند و بار خروشچف به استالین و سپس روشنفکرانی که در جای پای او گام گذاشتند و بالاخره حملاتی که تمام رسانه‌های همگانی بورژوازی در سراسر جهان ادامه دادند و می‌دهند از کجا نشئت می‌گیرد؟ آیا فهم این حقیقت دشوار است که اینها همه از کوییدن استالین یک هدف را در پیش خود گذاشته‌اند و آن کوییدن سوسیالیسم علمی است؟ آیا

درک این مسئله دشوار است که آماج حملات، شخص استالین نیست، گرچه دامان او را گرفته است، آماج اصلی و واقعی، سوسیالیسم است؟ استالین بھر تقدیر طی دوره سی ساله زمامداری خود منشاء خدمات بزرگی بوده است: او در انطباق با تئوری سوسیالیسم علمی و رهنمودهای لنین، سوسیالیسم را در خصیصه اساسی آن ساخت. نامردانی که پس از او مقام رهبری کشور شوروی را اشغال نمودند هرگز آنرا انکار نکردند بلکه دورویانه خود را ادامه دهنده راه سوسیالیسم بحساب گذاشتند، استالین با تکیه بر نیروی طبقه کارگر، روسیه را از یک کشور عقب مانده تا درجه یک قدرت بزرگ جهانی بالا برد، وضع زندگی مادی و فرهنگی مردم شوروی را ارتقاء داد، ملتها و خلقهای جهان را از آفت فاشیسم رهانید، علم، هنر و فرهنگ مردم شوروی را اعتلاء بخشید. استالین نزدیک به شصت سال از عمر خود را در خدمت طبقه کارگر گذارد. اینها مسایل کم اهمیتی نیستند، حقایقی هم نیستند که بتوان آن‌ها را انکار کرد. منطقی نیست چنین شخصیتی را تا درجه یک "ابله"، یک "احمق" تنزل داد. از یک "ابله" چنین خدماتی بر نمی‌آید. آماج حملات رهبران خائن و مرتد شوروی و رسانه‌های همگانی سراسر جهان شخص استالین بمتابه یک زمامدار نیست، آماج حمله آن چیزی است که استالین آن را برای نخستین بار در تاریخ بشریت از صورت "شیخ" به عرصه واقعیت در آورد. آماج حمله سوسیالیسم است، آرمان طبقه کارگر است. خروشچف با پائین آوردن قدر و قیمت استالین، سوسیالیسم را خفیف و بی ارزش می‌کرد، جهانیینی طبقه کارگر را از ارزش و اعتبار می‌انداخت. و این خواست بورژوازی بود، بورژوازی بمتابه طبقه، در مقیاس بین‌المللی که بورژوازی جان گرفته شوروی بخشی از آن را در بر می‌گرفت. استالین تجسم سوسیالیسم بود و می‌بایست از مقام و منزلت خود فرو می‌افتاد و باید اذعان کرد که استمارگران سراسر جهان و خدمتگزاران آن‌ها در کار خود به بوقیبت بیسابقه‌ای دست یافتند. این بوقیبت البته دیری نخواهد پایید، آثار دگرگونی، از هم اکنون هویدا است.

در ارتباط با گزارش مخفی، کنگره قطعه‌نامه‌ای صادر کرد که همه را فرامی‌خواند با "کیش پرستش شخصیت" به ستیز برخیزند. در این قطعه‌نامه نامی از استالین نیست. اما همه کس می‌دانست که مبارزه با "کیش شخصیت" چیزی جز نفی وانکار استالین نیست. در اینکه استالین شخصیتی رفیع و بلند پایه بود تردیدی نیست طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش به حق استالین را مانند لنین، پیشوای خود می‌شمرند، به او اعتماد و اطمینان داشتند. این اعتماد ثمره ده‌ها سال شناخت آنها از استالین بود، به این خاطر بود که او آنها را از استثمار و ستم طبقاتی رهانید، بخاطر اتخاذ سیاستهای صحیح در راستای تحقق اهداف آنها بود، بخاطر رهنمودهای

خردمندانه او بود که توده‌های را همواره از یک پیروزی به پیروزی دیگر می‌برد، بخاطر پیروزی مردم شوروی بر فاشیسم بود که او آنرا سازمان داد، به این خاطر که او در تمام لحظات سخت و دشوار در کنار آنها و در پیشاپیش آنها گام بر می‌داشت، بخاطر... هیچکس ابتداء به ساکن و از امروز به فردا شخصیت نمی‌شود، هیچکس با بهره‌گیری از تبلیغات، هر اندازه هم موثر و دامن گستر باشند، نمی‌تواند برای خود شخصیت بیافریند، شخصیت از زورگویی و خودکامگی بیرون نمی‌آید. تفاهم و اعتماد متقابل میان پیشوا و توده‌های مردم فقط زمانی دست می‌دهد که توده‌ها با تجربه طولانی خویش دریابند که پیشوا واقعاً در خدمت آنها، در خدمت آمال و آرزوی آنها است، آنها را برای می‌برد که پیروزی در انتظار آنها است. چنین تفاهم و اعتماد متقابل میان پیشوا و توده‌های مردم را "پرستش شخصیت" نامیدن، دور افتادن از مارکسیسم است. استالین یک چنین شخصیتی بود. چرا باید توده‌ها به چنین شخصیتی ارج نهند، چرا باید به او اعتماد و اطمینان نکنند تا چه رسد با او به مبارزه برخیزند؟ اینکه شخصیت را نباید تا سرحد پرستش مذهبی بالا برد، اینکه نباید از او وجودی همه دان و بر همه چیز توانا ساخت خلافی نیست. اما به بهانه مبارزه با "کیش شخصیت" شخصیت استالین را درهم کوییدن با اصول و احکام مارکسیسم-لنینیسم مغایر است.

هم اکنون علی‌رغم ۵۰ سال تبلیغات مداوم ضد کمونیستی بر علیه استالین مردم و طبقه کارگر شوروی با تصاویر استالین به میدان می‌آیند. آیا می‌شود آنرا حمل بر فریب و ترس آنها کرد؟ پس چا این انبوه تبلیغات قادر نیست که آنها را فریب دهد؟ حزب ما بارها گفته و از تکرار مکرر آن نیز خسته نمی‌شود که استالین پرچم است و مارکسیست-لنینیستها فقط در زیر این پرچم است که به شاهراه پیروزی می‌رسند.

* * * * *

ناقوس...

وابسته است و یا بعلل تحصیلی و یا دارا بودن مشاغل دولتی از عدم شرکت در انتخابات واهمه دارند ماهیت این شکست رژیم جمهوری اسلامی روشن می‌شود. حال چه مقدار از این آراء باطله بوده است جای خود دارد. شکست انتخابات شوراها نه شکست جناح موسوم به اصلاح طلب و نه پیروزی جناح موسوم به محافظه کار بلکه شکست فضاخت بار تمامیت رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی است. خاتمی رئیس جمهوری که ناخواسته و با زور مردم جلوی صف افتاده بود و آنطور که فاش شده مهره‌ای گمارده از جانب جناح "نازی آبادیها" و ایفاگر نقش اطفاء‌گر آتش انقلاب بوده است این اقدام را با دل نگرانی "زنگ خطر" برای تمامیت رژیم به... ادامه در صفحه ۷

جنایات رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

نوکر...

ما به سرمایه گذاری در مستغلات و یا خرید رستوران در لاس وگاس علاقه ای نداریم. هدف ما اینست که سرمایه گذاری ما بسود شما نیز باشد.

مثلاً سرمایه گذاری ما در پان-آمریکن سود بخش نیست ما حتی یکی دو سال اول ضرر خواهیم کرد. میپرسید چرا باین کار دست زده ایم در درجه اول اندکی جنبه احساسات داشت ما مایل نبودیم شاهد سقوط یک موسسه قدیمی و جا افتاده مانند پان آمریکن باشیم. ثانیاً ما میتوانیم از معلومات فنی این شرکت استفاده کنیم.

س- از این معلومات برای توسعه شرکت هواپیمائی ملی کشورتان استفاده خواهید کرد؟

شاهنشاه: اگر ضرورت داشته باشد بله.

س- اعلیحضرتا آیا هیچ امکان دارد که بنزین هواپیمای ما در اختیار پان آمریکن بگذارید؟

شاهنشاه: دلیلی نمی بینم که سوخت را ارزانتر بگیرد. اما اگر وضع داخلی خودشان را مرتب کنند این شرکت دوباره سودبخش و دارای توانائی رقابت خواهد شد. اما سرانجام ما در مورد مسافر و جنبه های دیگر هواپیمائی با آنها قرار خواهیم گذاشت.

س- اعلیحضرتا آیا پیش بینی میکنند که ایران در طرحهای مشترک نفتی در سایر کشورها یا با شرکتهای خصوصی تولید نفت و گاز در سراسر جهان مشارکت کند؟

شاهنشاه- بله- ما ممکن است با شرکت "رالی" ایتالیا موافقتنامه ای امضاء کنیم. با انگلیسها در مورد اکتشاف نفت در دریای شمال موافقت نامه ای امضاء کرده ایم با دانمارکی ها نیز موافقت نامه مشابهی امضاء کرده ایم سیاست ما این است که در عملیات نهائی تولید فرآورده های نفتی و بازاریابی آن نیز با هر کس که مایل به همکاری با ما باشد، مشارکت کنیم. ما با ایتالیائی ها حتی تا مرحله فروش بنزین در پمپ بنزین مشارکت خواهیم داشت و مایلم که در صورت تمایل آنها این مشارکت تا کارخانه پتروشیمی نیز امتداد یابد. ما به آنها اجازه می دهیم در کشور ما فعالیت کنند.

بنابر این طبیعتاً باید بتوانیم ما نیز در کشور آنها فعالیت داشته باشیم.

س- آیا این امکان نیز وجود دارد که ایران در شرکت هواپیمائی "ترانس ورلد لاینز" هم سهم بخرد؟

شاهنشاه- این موضوع واقعاً مطرح نشده است. فکر میکنم وضع این شرکت نسبتاً خوب بوده است. اما ممکن است برخی از هواپیماهای آنرا که بلااستفاده مانده از آنها بخریم. آنها چند فروند هواپیمای اضافی دارند.

.... "نقل از مصاحبه مطبوعاتی شاه در "بیلرهاوس" اقامتگاه اختصاصی وی در آمریکا با خبرنگاران جراید و رادیو و تلویزیون. ۳ خرداد ۱۳۵۴ مطابق ۲۴ ماه مه ۱۹۷۴).

کمی به این مصاحبه دقت کنید. شاه که جنون خود بزرگ بینی در کلماتش بروشنی مشهود است به ارباب خود می گوید که حاضر است از دسترنج مردم فقیر ایران و پولهای باد آورده از افزایش بی رویه و بدون تعمق تولید نفت شرکتهای ورشکسته امپریالیسم آمریکا را نجات دهد. بنجله های آنها را بخرد تا ورشکست نشوند. وی از این راه به حفظ مجموعه نظام سرمایه اری خدمت خویش را می نماید و این را می خواهد به رخ ارباب بکشد تا افزایش بهاء پیدا کند. فراموش نکنیم که این خرید و فروشها با باج سیلهای چند میلیونی همراه است که راه رسمی غارت و دزدی حاکمیت را هموار می کند. دودمان ننگین پهلوی نماد حیف و میل ثروتهای ایران بود. نماد ضدیت با استقلال ایران، نماد دیکتاتوری و اختناق، نماد گمناشتگی امپریالیسم، نماد دشمنی با مردم ایران، نماد مبارزه با هر آنچه نو و مترقی است. آغوش پهلوی مامن فساد و ارتشاء، دسیسه و دغلقاری، نوکر پروری، التفات به آخوندها و حمایت از مذهب این افیون توده ها بود.

گرگ زاده ایشان نیز در همان مکتب پدر و مادر درس خوانده و بزرگ شده است. وی فقط می تواند روشنفکران آشفته فکری را که هیچوقت کمونیست و چپ نبودند و هرگز نفهمیدند که چرا انقلاب کردند فریب دهد. وی می تواند فقط آن روشنفکرانی را فریب دهد که دنبال خمینی راه افتادند، به دستبوس امام در پاریس رفتند و حالا نیز از بقیه که این ننگ را نپذیرفتند طلبکارند. همین روشنفکرانند که جای خمینی را با گرگ زاده پهلوی عوض می کنند و این بار دنبال وی سینه خواهند زد. این روشنفکران هرگز نه به منافع مردم ایران فکر کرده اند و نه توانائی اندیشیدن با مغز خود را دارند. اندیشه را رسانه های گروهی امپریالیستی به مغز آنها وارد می کند. مثنی از آنها در این اواخر دست بدامان جرج واکر بوش شده بودند تا به نجات آنها نیاید و برای ایران استقلال و دموکراسی و حقوق بشر بیاورده؟! و جرج واکر بوش نیز گرگزاده پهلوی را برای رهبریشان فرستاد. این عده امروز نیز هوادار تجاوز امپریالیسم آمریکا به عراق و کشتار مردم این سامانند. ننگ و نفرت بر این روشنفکران.

ناقوس...

حساب آورد. این اعتراف بدان معناست که مردم دیگر توهماتشان نسبت به این رژیم فرو می ریزد ز می فهمند که از این امامزاده معجزه ای بر نخواهد خواست. شق دیگر سرنگونی رژیم جمجوری اسلامی است. خاتمی و حرکت اصلاح طلبانی که در فکر نجات رژیم اسلامی بودند آخرین بخت رژیم بود. این روند رویگردانی مردم از انتخابات مجدد ریاست جمهوری خاتمی شروع شد. گرچه که آنروز نیز با علم کردن فلاحیان جنایتکار بعنوان نامزد ریاست جمهوری مردم را به هراس انداختند که میان طاعون و وبا یکی را انتخاب کنند و همین امر در بالا بودن تعداد آراء نقش بازی کرد ولی از همان روز روشن بود که ستاره بخت "اصلاح طلبی" خاتمی بسر رسیده است و در صد شرکت کنندگان در انتخابات بسیار کاهش یافته بود. حزب ما در همان زمان این تحول و گردش انقلابی را پیشگویی کرد و شرکت در انتخابات را تحریم نمود. تکامل این روند به آنجا رسیده است که رژیم هواداران خویش را نیز از دست داده است. شرکت ۴۰۰ هزار نفر ر انتخابات شوراهاى شهر تهران حاکی است که حتی خانواده شهداء، پاسداران و بسیجیها نیز باین رژیم ظلمت پرور رای ندادند. آیا این برای یک رژیم فاسد که امپریالیسم آمریکا نیز در همسایگی ایران پس از اشغال عراق دست تکان می دهد هراس انگیز نیست؟

روند فروپاشی حاکمیت از مدتها پیش آغاز شده است و عناصر فروپاشی در این روند روز به روز قوت می گیرند. انشعابات درونی و جدائی های بخشهایی از جناح موسوم به اصلاح طلب بععل یاس و سرخوردگی و یا ترس از آینده رژیم و یا نتیجه گیری که این راه به هدف نمی رسد و یا حتی جدائی عناصر پیگیر آنها از ناپیگیرانشان مرزها را روز به روز بیشتر روشن می کند و واقعیتهای را در مقابل چشم مردم بیشتر عیان می سازد.

رژیم جمهوری اسلامی در میان مردم کشور ما علیرغم حمل علم و کتل مذهب شیعه اثنی عشری پایگاهی ندارد. منفرد و مورد نفرت عمومی است. مردم بخون این مלאهای جنایتکار تشنه اند. و در رویای خود می بینند: "خواب می دیدم به ایران گشته بر پا انقلابی بر سر هر کوی بازار بپا گردیده داری"

در حالیکه رژیم بر خود می لرزد و نفرت مردم را از خودش حس می کند، احزاب و سازمانهایی پیدا می شوند که از این مردم مورد ستم و درد کشیده می طلبند که هنوز موازین و قوانین و مقرارت این رژیم را برسمیت بشناسند و با اغوای مردم سعی کنند که از طریق مسالمت آمیز نمایندگان خاتمیچپها در انتخابات شوراهاى شهر و روستا پیروز شوند. این احزاب که دستشان در کفترانس برلین رو شد همدست رژیم جمهوری اسلامی اند و تا آخرین لحظه سقوط این رژیم می خواهند زیر بالاش را بگیرند. باید آنها را افشاء کرد.

سازمانهای سلطنت طلب نوکران امپریالیست آمریکا هستند

کل منطقه را از ترکیه، سوریه، اسرائیل، مصر، اردن، هاشمی، ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت، امارات متحده عربی، بحرین، عمان، یمن، پاکستان و... را در بر می‌گیرد. توجیه تئوریک آنرا نیز با پوشش "اقدامات پیشگیرانه" که بزبان عادی و فارسی خودمان "قصاص قبل از جنایت" است ساخته و پرداخته‌اند. امپریالیسم آمریکا بزبان خودش می‌گوید که هدفش غارت منطقه است و می‌خواهد امنیت آنرا که همان امنیت جریان مجانی نفت به آمریکا است، در خدمت منافع خودش تامین کند. ولی در یوزگانی هستند که به شما فیلسوفانه توضیح می‌دهند که ما آمریکای بی‌غرض و مرض را خوب نمی‌فهمیم و آنها باید سوءتفاهمات را بر طرف کنند. قصد امپریالیسم آمریکا از تجاوز به افغانستان و عراق آوردن تمدن است، می‌خواهد دموکراسی را که خیلی از آن زیادی دارد به این کشورها وارد کند. مقدار زیادی هم آزادی صادراتی و حقوق بشر صادراتی دارد که آنها را هم می‌خواهد بدون پرداخت عوارض گمرکی وارد افغانستان و عراق و سایر ممالک نماید. در کنار آنها داروهای صادراتی ضد دیکتاتوری و سلاحهای کشتار جمعی دارد که از جهت دلسوزی برای مردم افغانستان و عراق و ایران آنها را نیز بزور بخورد مردم منطقه می‌دهد. این است که این همه محبت را نمی‌شود حتی از روی ادب هم که شده نپذیرفت. کیهان لندنی سلطنت طلب که نشریه جاعلین است و "حزب کمونیست کارگری ایران" (بخوانید ضد کارگری و دشمن ایران و ایرانی-توفان) از این قماش مبارهان امپریالیسم و صهیونیسم در ایران هستند.

آنها حتی سیاه رو سفید نظریات اربابان خود را نیز جعل می‌کنند و می‌خواهند به مردم ایران بفرمانند که ادعای غارت و سوء نیتی که داروخته بوش به اعتراف خودشان دارند ناشی از نا فهمی و نادانی و ناشوئی و ناینائی ماست. خوب است که به درگاه آقای بوش و آریل شارون سجده کنیم و از ایشان طلب مغفرت نماییم.

اجر شما با امپریالیسم آمریکا.

بخوانید و دیوانه شوید

"دیوانه کننده است، من علیه صلح، رفاه و دولت بر سرکار، خودم را نامزد انتخاباتی کردم و انتخابات را بردم."

نقل از سخنان جرج واکر بوش در ۱۴ یونی ۲۰۰۱ در نزد رئیس دولت سوند آقای گوران پرسون، حواس جرج واکر بوش به دوربین تلویزیون نبود که مشغول کار بود و هنوز آنرا خاموش نکرده بودند و سخنان تاریخی ایشان را مستقیماً پخش می‌کرد.

نقل از کتاب خواندنی "مرد احمق سفید"

بود که بحرین را با همدستی شاه با یک سیاست ضد ملی "مستقل" اعلام کرد و از ایران جدا نمود و شاه دست نشانده ایران برای "روز نجات بحرین" و ممانعت از دادن "امتیاز نفت جنوب" ایران در بحرین، یعنی به "همسایه جنوبی" به آنجا لشکر نکشید. همین سیاست بود که اشغال جزایر سه گانه ایران تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی را که سالها در اختیار امپریالیسم انگلستان بودند و نیروی اشغالگر آنها در آنجا حضور داشت خونسرانه و بردبارانه تحمل می‌کرد و استقلال ایران را قربانی هوا و هوس امپریالیسم انگلستان کرده بود و صدایش را هم در نمی‌آورد. همین سیاست ریاکارانه بود که بازگشت سه جزیره به مام میهن را جشن گرفت ولی جدائی چند دهه آن از ایران را توسط امپریالیسم انگلستان از افکار عمومی مردم ایران پنهان داشت و برای آزادی آن از دست امپریالیستها به آنها لشکر نکشید ولی ارتش ارتجاعی را برای سرکوب مردم ظفار به عمان فرستاد. زیرا منافع امپریالیسم آنرا بر نمی‌تافت. همین سیاست بود که شاه منفور پهلوی را به ژاندام منطقه بدل کرد و میلیاردها دلار ثروت نفتی ایران را به حلقوم انحصارات تسلیحاتی امپریالیستی ریخت. خوب است که پرونده دزدیهای شاه و همدستی توفانیان و سایر سران ارشد ارتش بار دیگر مورد رسیدگی قرار گیرد تا کارنامه آن فجایع تاریخی بار دیگر به خاطرها باز گردد. همین سیاست بود که بعنوان دلسوزی برای استقلال همسایه ارتش ایران را بعنوان ارتشی ارتجاعی و تجاوزگر به کشور همسایه ما عمان فرستاد تا مبارزه آزادیبخش مردم ظفار را که برای آزادی و دموکراسی و پیشرفت و عدالت اجتماعی می‌جنگیدند سرکوب کند و یک رژیم قرون وسطائی و طالبان صفت را در آن کشور مستقر نماید. مرغ استقلال همسایه غاز بود و مرغ استقلال بحرین و سه جزایر کلاغ از کار درآمد.

همین سیاست بود که حضور دائمی امپریالیسم آمریکا را در منطقه می‌طلبد و امنیت منطقه را توسط گماشتگانش تامین کرده بود و حال این امنیت در اثر انقلاب شکوهمند بهمین که چون خاری به چشم امپریالیستها و سلطنت طلبان می‌رود و توسط وضع متزلزل عربستان سعودی، عراق، پاکستان و حضور مسلمانان بنیادگرا به خطر افتاده است.

نمایندگان سه گانه شرکتهای غول آسای نفتی آقایان دیک چینی، دونالد رامزفلد و پال ولفوویس قبل از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ طرح خطوط استراتژی امپریالیسم آمریکا را برای پیروزی قطعی بوش در انتخابات تدوین کردند که به موجب آن تجاوز به عراق و حضور نظامی آمریکا در منطقه امری غیر قابل برنشت محسوب می‌شد. این استراتژی که منافع آتی امپریالیسم آمریکا را برای بیست سال آینده در نظر دارد همانطور که در اصل این سند می‌آید فقط محدود به عراق نمی‌شود.

امنیت...

بازگشت ناپذیر خود را به امپریالیسم بزند، با تیر زهر آگین مذهب که آنرا در طی سلطنت منفور پهلوی با زهر این رژیم آلوده و مهیا کرده بودند مجروح ساختند و سر بریدند. با این خیال واهی که روح پر شکوه و پیروزمند خواسته‌های الهامبخش مردم در این انقلاب را برای همیشه مدفون کرده‌اند.

امپریالیسم آمریکا امنیت خویش را بر خون و کثافت رژیم آخوندها بنا نهاد. برای آنها یک رژیم طالبان ایرانی با صدها ملامعمر و ملاعلی و ملاحسن و ده‌ها نفر اسامه به لادن و ایمان مظاهری و... هزاران بار بیشتر ارزش داشت تا یک ایران آزاد و آباد سوسیالیستی. امنیت امپریالیسم آمریکا یعنی غارت نفت مردم این کشورها، یعنی عدم امنیت مردم منطقه، یعنی کشتار مردم، یعنی دروغگوئی و ریاکاری.

پرش دیگر این است که این امنیت در خدمت چه کسی باشد. وقتی امنیت امپریالیستها و سرمایه‌داران تامین شود برای خلقهای زیر سلطه و طبقه کارگر امنیتی نمی‌ماند. کدام کارگری را می‌شناسید که در مقابل کارفرما در دموکراتیکترین جمهوریهای بورژوازی امنیت داشته باشد. هر روز خطر بیکاری و بیخانمانی طبقه کارگر را تهدید می‌کند، هم اکنون میلیونها کارگر در ممالک سرمایه‌داری امپریالیستی بیکارند. کارفرماها می‌خواهند با تغییر قوانین کار آخرین سنگر مبارزه آنها را نیز از دستشان خارج کرده و دست خود را در اخراج کارگران بطور قانونی و در واقع با قوانینی که خود آنها تصویب می‌کنند باز بنمایند. آنها برای بردگی کارگران قانون می‌سازند تا امنیت سرمایه‌های خود را حفظ کنند. اینکه امنیت زندگی میلیونها انسان را ملعبه دست خود می‌سازند برایشان مطرح نیست و بروی خودشان نیز نمی‌آورند. نوکرهای بر سر کارشان باید این "جزئیات" را برای "صاحبان کار" حل کنند. پس اگر از امنیت سخن می‌رود منظور امنیت مردم منطقه نیست. مردمی که صلاح و مصلحت خود و امنیت خویش را بهتر از امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی تشخیص می‌دهند.

در اینجا سخن بر سر امنیت منافع امپریالیستهاست. همین سیاست بود که حضور امپریالیسم انگلستان را در منطقه لازم می‌کرد، همین سیاست بود که از مستعمره‌های سابق انگلستان در خلیج فارس پس از ترک قوای نظامی انگلستان در سال ۱۹۷۱/۱۳۵۰ از منطقه، امارات متحده عربی ساخت و جزایر سه گانه را در اختیار ایران قرار داد و نقشه‌های جغرافیائی را عوض کرد، همین سیاست بود که به کویت که تحت قیمومیت پادشاهی انگلستان بود در سال ۱۹۶۰ استقلال قلبی عطا کرد و آنرا برای همیشه از خاک عراق جدا نمود تا ممالک جدا گانه و خرد را بهتر بتواند زیر سلطه خود داشته باشد و غارت کند. همین سیاست

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

نه چک زد... ..

"جبهه التحرير (آزادبخش-توفان) الاحواز" را که برای جدائی "خوزستان اشغالی" از ایران مبارزه می‌کند برسمیت شناخت و با آنها و جدائی طلبان آذربایجان معروف به هفت برادران همکاری کرد (برای شناخت این دوره گرد سیاسی خوب است به نشریه توفان بنام "کنفرانس ملی" و ماهیت موسس آن" مراجعه کنید. همه عمال بیگانه در یک امر وحدت نظر دارند و آن این است که گویا کمک‌هایی که آنها دریافت می‌کنند بی "شبهه بیله" و "در راه رضای خدا" بوده و "بی قید و شرط" است. و اگر آنها خدائی نکرده روزی پی ببرند که امپریالیستها، صهیونیستها، ممالک ارتجاعی با انگیزه‌های شوم و نیات ناپاک این کمکها را به آنها کرده‌اند فوراً اصل و فرع کمکها را مسترد خواهند داشت.

وضعیت سلطنت طلبان کاملاً روشن است. ما آنها را از زمانی که بر سریر قدرت نشسته بودند و نوکری امپریالیسم آمریکا را پذیرفته بودند بخوبی می‌شناسیم. این است که سوگندهای آنها که گویا در فکر آزادی و استقلال ایران بوده و به جیب مبارک فکر نمی‌کنند برای ما پیشیزی ارزش ندارد. آنها زمانیکه بر سر کار بودند و قدرت داشتند قدمی در راه استقلال و آزادی و دموکراسی و احترام به حقوق بشر در ایران برنداشتند و حال که فقط دست‌گدائی بسوی امپریالیستها دراز کرده‌اند و فاقد حداقل پایگاه مردمی هستند باید به رستگاری رسیده باشند. این دروغها را کسی باور نمی‌کند، اگر صدها بار نیز تکرار شود. مدعی بی تاج و تخت پادشاهی ایران که ثروت مردم ایران را دزدیده و به خارج فرار کرده و با عیاشی و لخرچی بریش مردم ایران می‌خندد، کسی که از سازمان "سیا" نیز به اعتراف آقای منوچهر گنجی پول می‌گیرد، کسی که همه ساواکیها، مامورین شکنجه، روسای دادگاههای مخفی نظامی و عمال استبداد کهن را بدور و بر خود جلب کرده و می‌خواهد با یاری امپریالیستها و صهیونیستها به ایران برگردد بیکباره عابد و زاهد و مسلمانا شده است. آیا می‌شود به این گماشتگان بیگانه اعتماد کرد؟ هرگز! توبه گرگ مرگ است. اگر آنها صدها بار نیز اعلام کنند که کمک اجنبی "اگر برای ادامه مبارزه باشد" و "برای کسب استقلال ملی و آزادی بکار" رود مجاز است از نقش جاسوسی و وابستگی آنها به امپریالیسم ذره‌ای نیز کاسته نخواهد شد. کدام وابسته به امپریالیست و یا صهیونیستی را می‌شناسید که با این قبیل صفات ناچسب خود را تبرئه نکند؟ آیا این کافیست که گفته شود "ما فقط کمکهای بی قید و شرط دریافت کرده و آنرا منوط به حفظ استقلال خود می‌دانیم" تا ماهیت این کمکها حلال شود؟

این گروهها و افراد در حقیقت می‌خواهند به مردم چنین جلوه دهند که گویا بر سر امپریالیستها،

صهیونیستها کلاه می‌گذارند و اجازه نمی‌دهند دشمن لای تله بیفتد. کدام امپریالیست و صهیونیستی را با آن دستگاههای عریض و طویل تحقیقاتی و جاسوسی می‌شناسید که دو سه تا "ژینگولهای سیاسی" سر آنها را کلاه بگذارند و آنها را سرکیسه نمایند و نم پس ندهند. این واژه‌ها شوخی مسخره‌ای بیشتر نیست. جریانهای که بود و نبود و هستی سیاسیشان به این "کمکها بی قید و شرط" وابسته است، و به آنها در طی سالها عادت کرده‌اند و امپراتوری خویش را بر اساس آن استوار می‌سازند، هرگز قادر نخواهند بود این بندهای "احسان امپریالیستی" را بدرند. جریانهای ناچیزی که در میان توده‌های مردم خود پایگاهی ندارند و لذا نمی‌توانند اصل را بر تکیه بر نیروی خویش بگذارند فقط به دکانهائی برای اخاذی از بیگانگان و تامین حقوق بازنشستگی برای "مبارزان" تبدیل می‌شوند. هر عنصر جاسوس سرسپرده و پست فطرتی قادر است با این شبه استدلالات مسخره به جاسوس یک کشور بیگانه بدل شود زیرا همواره می‌تواند از اسلحه "بی قید و شرط"، "بلاعوض"، "عدم وابستگی"، "حفظ استقلال" برای تبرئه خویش سود بجوید و از جیب بغل خود آن را در آورد بر سر دست بگیرد و برخ همگان بکشد. جریانهای که نزد مردم کشور خود فاقد اعتبارند نمی‌توانند در نزد بیگانگان اعتبار و ارزشی داشته باشند. این جریانهای عملاً به شعب بومی جاسوسی و سرسپردگی سازمانهای کارکشته، با تجربه و همه فن حریف و بزرگ جاسوسی نظیر "سیا"، "ام. آی. ۵"، "ام. آی. ۶"، "انتلیجنس سرویس"، "موساد"، "میت"، "ب. ان. دی"، "استخبارات" و... بدل می‌شوند.

این جریانها که خودشان شرمشان می‌شود منبع در آمد خود و مقدار این کمکها را بیان کنند، این جریانها که از مردم کشورشان این واقعیات را کتمان می‌کنند عملاً شیشه عمر سیاسیشان در دست همان جریانهای جاسوسی است که هر وقت اراده کردند بتوانند از آن کمکهای "بی قید و شرط" بعنوان شانتاژ سیاسی برای پیشبرد مقاصدشان استفاده کنند.

این سازمانهای جاسوسی که اتفاقاً خیلی هم کارشان حساب و کتاب دارد و اقتصادی کار می‌کنند، نشریات سیاسی، موضعگیریه‌ها، فعالیتهای این گروهها را تحت نظر داشته و از آنها گزارش کار می‌خواهند.

این گزارشها اگر کتبی نباشد باید طوری علنی باشد که توی چشم زند و دال بر قدرت بوده و نشان دهد که این کمکها به مصرف خوبی رسیده است. برگرداری کنگره‌های علنی با مهمانانی به ده برابر تعداد واقعی اعضاء برای نمایش قدرت عددی و زمینه نفوذی از این نمونه شگردهای موقتی است.

به اساس تحول "حزب کمونیست کارگری ایران" نظری افکنید تا ببینید که پندار و گفتار و کردار آنها در هسته مرکزی خود از برگزاری علنی کنگره‌های حزبی،

عضوگیری علنی در مجامع رسمی، چاپ تصاویر و اسامی اعضاء حزبی و گام گذاردن در جهت یک حزب علنی و رسمی و قانونی بورژوازی گرفته تا طرد لنینیسم و یورش به لنین و استالین، طرد موازین سازمانی لینی و استقرار لیبرالیسم سازمانی، حمایت از امپریالیسم و صهیونیسم و تمرکز مبارزه بر روی مذهب اسلام، نفی مبارزه سیاسی و در غلظتیدن به معجزه مقولات اقتصادی و دترمینیزم اقتصادی، نفی سی سال استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی، موکول کردن پیروزی سوسیالیسم به روز قیامت که یکشنبه چون مهدی موعود نزول اجلال می‌کند با رنگ و روغن زدن به تئوری ارتجاعی "انقلاب پیگیر" تروتسکی و... چیز دیگری نیست جز همان "قید و شرطهای" پذیرفته شده و مورد تحمل صهیونیسم و امپریالیسم. البته صهیونیستها نیز تمایلی ندارند که این جریانات یکشنبه قبل از پایان ماموریتشان "بی ضرر" شوند این است که با گشاده‌روئی پاره‌ای پرخاشهای دوستانه آنها را بامید نقشه‌های آتی پذیرا هستند. ادامه دارد

#####

امنیت...

پرش نخست این است که کدام خطر امپریالیسم آمریکا را تهدید می‌کند. اگر امپریالیسم آمریکا در منطقه حضور نداشته باشد خطری نیز ابتاعش را نباید منطقاً تهدید کند. امپریالیسم آمریکا از کدام سلاح وحشتناک ممالک ضعیف منطقه می‌هراسد؟ از تفنگهای سر پر روسای قبایل عمان؟ و یا پاسداران ریشوی ایرانی؟ و دخیل بستن ملاها به حریم حضرت رضا و دعاهای کارآمد و طلسمهای موثر مارگیران مذهبی ایران، از خیل زنان رسمی دربار سعودیها و آقازاده‌های آنها؟

امپریالیسم آمریکا به سلاح مهیب نفت می‌اندیشد، از امنیت نفت سخن می‌راند که نبود آن چرخهای صنایع عظیم امپریالیسم آمریکا را از گردش باز می‌دارد. نفت شیشه عمر امپریالیسم در منطقه است. منطقه خلیج فارس منبع بزرگ انرژی است که همه به آن نظر دارند و این است که هوادار استقرار گماشتگان خود مانند شاه سابق ایران بر سر قدرت د این منطقه‌اند. در زمان آقای کارتر ایران را جز حریم امنیت آمریکا اعلام داشتند و این به آن معنا بود که حضور سربازان سوسیال امپریالیسم شوروی در ایران با بمب اتمی پاسخ داده خواهد شد. تسلیم کارتر در مقابل ملاها و تلاش آنها برای دک کردن شاه "مستقل" با همین نیت صورت گرفت که شاهین انقلاب را قبل از اینکه اوج گرفته، شکل و شمایل بخود بگیرد، عمیق شود، در افکار مردم جنگ اندازد و راه کمونیسم را به آنها نشان دهد و سرانجام ضربه کاری و... ..

ادامه در صفحه ۸

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

شهریور ۱۳۷۴ در رابطه با اخاذی از بیگانگان اظهار داشت: "نیمروز: اینکه می‌گویند چه بخواهید و چه نخواهید شما را به "سیا" وصل می‌کنند، اگر موضوع گرفتن کمک از کشوری برای فعالیت در جهت آزادی ایرانی است که باید گفت خوب از همان منبع بسیاری از هموطنان آزادیخواه و ملی‌گرای دیگر ما از جمله زنده یاد دکتر شاپور بختیار، زنده یاد ارتشبد اویسی، دریادار مدنی، شاهزاده رضا پهلوی نیز در گذشته کمک گرفته‌اند و درست در راه نجات و آزادی ایران نیز آن را بکار برده‌اند، مگر خمینی و دارودسته یزدی، چمران، قطب زاده، توده‌یها... قبل از انقلاب با ارث پدریشان بود که مبارزه می‌کردند و از فرستنده‌های رادیو بغداد و بی بی سی و باکو و لیبی و غیره برنامه پخش می‌کردند؟

مگر لیبی، الجزایر، سازمان آزادیبخش فلسطین، عراق، شوروی، چین، کوبا و آلمان شرقی نبودند که به آنها کمک می‌کردند... اگر کمک گرفتن از کشورهای غربی بد است. پس چگونه است که برای آنها خوب بوده... است."

وی در جای دیگر برای اینکه پای بقیه را نیز برای کم کردن ننگی که بدانشن چسبیده به میان آورد اضافه می‌کند: "در تاریخ معاصر مبارزات آزادیخواهی، تقریباً همه گروه‌های مبارز خارج از کشور با بسیج حمایت و کمک کشورهای خارجی توانستند در مبارزات خود موفق شوند. این واقیعت در مورد سیهانوک (پادشاه کامبوج-توفان) و فلسطینیها نیز صدق می‌کند. گرفتن کمک بدون قید و شرط در صورتیکه به مصرف واقعی مبارزه برسد، هیچ عیبی ندارد، عامل و آلت دست خارجی شدن عیب است. ما طی دهسال اخیر برای مبارزه از حمایت و کمکهای گوناگون چند کشور دموکراتیک غربی و دو کشور بزرگ خاورمیانه برخوردار بوده‌ایم و در تمامی این مدت هیچگاه دست کمک به سوی کشور متجاوز بخاک ایران (یعنی عراق) دراز نکرده‌ایم (کاریکه زنده یاد شاپور بختیار و زنده یاد ارتشبد اویسی کردند و ظاهراً از جانب آقای گنجی به خیانت متهم می‌شوند-توفان).. در تمام طول این مدت هیچگاه آلت دست خارجی نشده‌ایم."

حسن ماسالی مسئول امور بین‌المللی "نهضت مقاومت ملی ایران" برای دریافت همین کمکهای "بی قید و شرط" بود که در ماه مارس سال ۱۹۹۵ با مسئول بخش ایران وزارت امور خارجه آمریکا و با یکی از مشاوران "کوشش ملی برای استقرار دموکراسی"؟! که همان شعبه غیر رسمی سازمان "سیا" می‌باشد تماس برقرار کرد. ایشان که بد طولانی در همکاری با دولت لیبی و صدام حسین دارد با الهام از همین کمکهای "بی قید و شرط" بود که نام "خلیج فارس" را به "خلیج" تبدیل کرد و در راس "جبهه ملی ایران" خوزستان را بخشی از خاک عراق دانسته و..... ادامه در صفحه ۹

شد بطور رسمی از بخش‌هایی از سرزمین ایران که مورد نظر حکومت عراق و دیگر حکومت‌های عرب منطقه بود چشم پوشی کند... جزایر سه گانه-تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی - متعلق به ایران نیست و نباید بر سر آنها با همسایگان خود کشمکش داشته باشیم...- از مصاحبه بختیار با روزنامه کویتی "السیاسه" مورخ بیست و سوم ژانویه ۱۹۸۲، بلکه در تمام مراحل جنگ اطلاعات لازم را در اختیار عراق (قرار) می‌داده و آنها را در جهت ضربه زدن هر چه بیشتر به سرزمین، منابع و اقتصاد ایران راهنمایی کرده است (خبرنگار- ولی اگر عراقی‌ها تصمیم بگیرند که پایانه نفتی خارک را وسیله هواپیماهای "سوپراتاندارد" فرانسوی بمباران کنند؟

بختیار - بهتر بود عراقی‌ها بجای "دون کیشوت" بازی و کشتن دهها هزار ایرانی، به پایانه خارک حمله می‌کردند. با قطع شاهرگ نفتی ایرانی‌ها، زیر پای خمینی خالی می‌شد و ایران از درآمد نفتی محروم می‌شد... مصاحبه بختیار با مجله پاری ماچ - چاپ فرانسه - شماره ۱۹۷۵ اکتبر ۱۹۸۲.

حال با تکیه به همان منبع به مصاحبه آقای "زنده یاد شاپور بختیار"، "این بزرگمرد تاریخ ایران" توجه کنید.

"ایران پست - عراق به شما کمک کرده است یا نه؟ دکتر بختیار - بله عراق به من کمک کرده است. ایران پست - روشن بفرمائید عراق چه نوع کمک به شما کرده است و به چه صورت؟ دکتر بختیار اینجا دیگر ایرانی بودن مان را نشان می‌دهیم (؟!)، آیا شما بعنوان مثل از تیتو پرسیده‌اید تو که با آلمانها مبارزه می‌کردی از روسیه پول گرفته‌ای؟ شما وقتی هیچی نداشتی بگوئید، وقتی خودتان هزار و یک عیب دارید می‌رسید به این موضوع. این هم دلیل دارد. برای اینکه این پولهایی که خارجیها یا ایرانیها به من داده‌اند، جمع شده در یک جا که پانصد ایرانی را نان می‌دهد و در ایران سالی پنجاه شصت میلیون تومان خرج مبارزه می‌شود (ایران پست - مجله - چاپ آمریکا - شماره - ۲۳ - شنبه ۲۱ می - ۱۹۸۳ سی و یکم اردیبهشت ماه ۱۳۶۲).

بختیار در مصاحبه با مجله راه زندگی - چاپ آمریکا - شماره ۴۶ - جمعه ۱۵ آبان ماه ۱۳۶۰، پیرامون پولهایی که از رژیم عراق گرفته است می‌گوید: "مبالغ قابل توجهی پیش از جنگ از عراق وام گرفته شده است که بعد از به ثمر رسیدن مبارزه علیه آخوندها، با قدردانی (؟!) و بهره مناسب مسترد خواهیم کرد."

مسئله دربروزگی نزد بیگانگان در میان اپوزیسیون ایران ست دیرینه دارد آقای دکتر منوچهر گنجی یکی از وزرای دربار پهلوی و از روسای "حزب فراگیر رستاخیز" از اینکه از سازمان "سیا" پول می‌گیرد نه تنها احساس شرمی ندارد، بلکه به آن افتخار نیز می‌نماید. وی در سخنان مندرج در نشریه نیمروز مورخ جمعه ۱۰

نه چک زدم...

نخستین کسی که افتخار همدستی با رژیم عراق را پس از انقلاب شکوهمند بهمن داشت "زنده یاد دکتر شاپور بختیار" بود.

اسنادی را که در زیر مطالعه می‌کنید برگرفته از کتاب آقای دکتر هوشنگ طالع تحت عنوان "تجاوز و دفاع، زیشه‌ها و پی‌آمدهای تجاوز نظامی عراق به ایران" است.

ما از تفسیر بر این اسناد که بعد کافی گویا هستند چشم می‌پوشیم. حال این شما و این اسناد.

"قبل از اویسی، حکومت عراق با دکتر شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم پیشین که در حقیقت نقش "محلل" رژیم پیشین را بعهدده داشت، ارتباط برقرار کرده بود.

دکتر بختیار نیز چندین بار از بغداد دیدن کرد. این دیدارها حتی در زمان اشغال بخشهایی از استانهای خوزستان، ایلام و کرمانشاهان از سوی نیروهای متجاوز عراق نیز ادامه داشت. وی نیز در این ملاقاتها برابر تعهداتی که بعهدده گرفت، "مبالغ قابل توجهی پول و اجازوی پخش برنامه‌های به مدت یک ساعت در روز را از بغداد بدست آورد. بدنبال این توافق، رادیوی مزبور زیر نام "رادیو صدای ایران" آغاز به کار کرد.

هر دو رادیوی نامبرده یعنی رادیو ایران و رادیو صدای ایران از یک استودیو پخش می‌شوند. هیچ یک از این رادیوها اجازه‌ی پخش به صورت زنده را ندارند، بلکه می‌بایست از پیش برنامه‌ها را بر روی نوار ضبط تا پس از بازبینی مقامهای امنیتی عراق و انجام حک و اصلاحهای لازم پخش شوند.

ارتشبد اویسی برای راه اندازی رادیویی که از سوی حکومت عراق در اختیارش گذارده شده بود، تورج فرازند (مدیر عامل پیشین رادیو تلویزیون ملی ایران) را مامور اداره‌ی رادیوی مزبور کرد. وی در اواخر سال ۱۳۵۹ به مقامهای عراقی پیشنهاد کرد که حاضر است با دریافت مبلغ کمتری از آنچه به ارتشبد اویسی می‌پردازند، اداره امور رادیو را تصدی کند. آنها نیز این پیشنهاد را پذیرفتند و در نتیجه تورج فرازند با دریافت مبلغی حدود پنجاه هزار دلار در ماه، برنده این "مناقصه خیانت" شد. (باین می‌گویند انگیزه دریافت کمکهای بی قید و شرط تا ضرری متوجه دولت صدام حسین نشود-توفان).

شاپور بختیار طی ملاقاتهای مکرر با مقامهای حکومت عراق، آنها را تشویق به حمله به ایران کرد. وی صدام حسین را مطمئن ساخت که به محض آغاز عملیات نظامی، ایل بختیاری وارد عمل خواهد شد و از اصفهان تا اهواز را در اختیار خواهد گرفت. بعلاوه دیگر ایلهای ایران نیز در اتحاد با ایل بختیاری، سر بشورش بخواهند داشت..."

نامبرده برای ادامه‌ی پرداختهای عراقی نه تنها حاضر

نهضت‌های مقاومت ملی و انقلابی در منطقه باید علیه امپریالیسم متحد شوند

نه چک زدم...

آنها در عرصه سازمانی از حزبی که به نیت خاص برای پیشگیری از برپائی حزب واقعی طبقه کارگر بنا کرده بودند، مجمعی "مدرن" ساختند که نه اساسنامه دارد و نه مبانی سازمانی لنینی، موازین سازمانی آن فرصت طلبانه بر اساس مصلحت روز تعیین می‌شود، حزب آنها در دوران تسلط بورژوازی امپریالیستی به منزله حزبی علنی بر اساس سیاست "عسسی" یا "عسسی" است که هواداران بالقوه طبقه کارگر را در اختیار ژاندهامهای ارتجاع قرار می‌دهد، شکل گرفته است. حزب آنها زیرا لوی "توده‌ای" شویم به حزبی علنی، بدون موازین روشن کمونیستی در گزینش عضو بدل شده است. در هر جلسه علنی گله گله عضو می‌گیرد تا "توده‌ای" شود و تصاویر شش در چهار آنها را بانگار که مسابقه زیبایی در کار است در صفحات اینترنت برای حسرت دیگران به چاپ می‌رساند و این شیوه لو دادن افراد بی‌خبر، این تربیت خطرناک بورژوا پسند را بنام "شفافیت کمونیستی" بهمه بی‌خبران قالب می‌کند و یا عوامفریبانه مدعی می‌شوند که هدف ما این است که به یک "حزب اجتماعی" بدل شویم، حزبی که هم بطور شفاف علنی باشد و هم توده‌های بی‌شکل و شمایل را در بر بگیرد. به مصداق هر چه بیشتر بهتر، فشار ارتجاع زیادت، دامنه اجتماعی ما گسترده تر. حزبی که قانونیت بورژوازی را برسمیت می‌شناسد و می‌خواهد در "جامعه باز" با فشار توده‌ای از پائین با فشار توده بی‌شکل و غیر طبقاتی به قدرت سیاسی برسد که معلوم نیست برای اجرای چه امری قصد دارد به قدرت سیاسی چنگ بیندازد، برای سوسیالیسمی که قابل اجراء نیست؟ برای سوسیالیسم "نیست در جهان" برای سوسیالیسمی که هنوز تعریف روشنی از آن ندارد و نمی‌داند که چیست؟ و این نادانی را زیر لوی اینکه مارکسیسم نقد وضعیت کنونی است می‌پوشاند و تو گویی مارکسیسم بی‌دورنما و گمراه است؟ آنوقت یک قلم بدست چاکر رهبری را برای فروش این کالای بنجل و سمی که تاریخ مصرفش در همان انترناسیونال دوم گذشته بود، به میدان فرستادند تا نشریات علنی خارج از کشور برای این نوع شیوه سازماندهی تبلیغات کند و آگهی‌های تبلیغاتی چاپ کند تا کارش رونق بگیرد. وی در نشریه نيمروز با عنوان "ورود برای عموم آزاد!" نوشت:

"تعداد قابل توجهی افراد غیر حزبی، معمولی، سیاسی مخالف و منتقد در این کنگره بود که آنها واقعاً و عملاً تبدیل به یک کنگره علنی، باز، آزاد و متفاوت کرده و هر انسان آزادیخواهی را هیجان زده می‌کرد، اینکه یک تشکل شدیداً رادیکال، کارگری-کمونیستی و کاملاً ضد رژیم چینی گام تاریخی را برداشته و از این مهمتر، توانسته زیر فشار اقدامات ضد امنیتی و تهدید عملیات تروریستی رژیم جنایتکاری همچون جمهوری

اسلامی، به آن جامه عمل بپوشاند، نطفه عطفی در روند تحقق فرهنگ دموکراسی و تحمل‌گرایی میان نیروهای سیاسی و کل جامعه ایران است. از این تاریخ به بعد، کنگره‌های مخفی، پشت درهای بسته و محدود به اعضای سازمان مربوطه، دیگر اعتبار و ارزشی دمکراتیک ندارد، چرا که یکی از زیر ضربترین نیروهای اپوزیسیون توانست کنگره‌اش را علنی و آزاد برگزار نماید!"

حزب ما در همان روز در مقاله "عسسی یا مرا بگیر" این تقدیم سرهای در سینی گذاشته نیروهای اپوزیسیون را به رژیم تروریست و جنایتکار جمهوری اسلامی و سازمانهای امنیتی امپریالیستی و صهیونیستی توسط این تشکل "باز" و "تحمل‌گرا" افشاء کردیم و از اینکه امتیاز این جنایتکاری را بنام خود ثبت کرده‌اند و آنرا افتخار به حساب می‌آورند در حیرت ماندیم.

این تحملگرایی حتی شامل همکاران امنیتی با رژیم جمهوری اسلامی نیز شده است و علیرغم این، این عمل بزعم آنها نشانه "دموکراسی"، "تحملگرایی"، "احترام به انسان" و "تحقق فرهنگ دموکراسی" بوده و قابل تحسین و ستایش است؟! اینهمه پوچی و پرگوئی و واژه‌های بدون بار طبقاتی و تهی گشته از مضمون طبقاتی اجتماعی حقیقتاً حیرت‌انگیز است.

وی می‌نویسد: "سازمانها و انسانهایی هم که جواب مثبت به این دعوت داده و در کنگره حزبی شرکت کردند که بعضاً اختلاف اساسی و جدی با آن داشتند، میزان فهم و درک و علاقه خویش را نسبت به دموکراسی و آزادی و آلترناتیوهای دمکراتیک و روحیه تحملگرایی و برقراری حقوق مدنی به نمایش گذاشته و شایسته تقدیرند. بعنوان مثال شرکت سازمان فدائیان (اکثریت) در این کنگره (که من شخصاً بعلت همکاری امنیتی‌اش با رژیم جمهوری اسلامی در سالهای اوایل دهه شصت که موجب دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام کمونیستها و آزادیخواهان بسیاری از جمله خود من گردید، شاکی خصوصی آن در مجامع حقوقی هستم)، با وجود تباین و تفاوت‌های تمامی ایدئولوژی و سیاست‌هایش با حزب کمونیست کارگری، قابل تحسین و گامی مثبت در روند بسط و تحقق فرهنگ دموکراسی و آزادیخواهی است."

ما در عرصه ایدئولوژیک نشان دادیم که این حزب اکونومیست محض است، پیشنهادش نوعی دنباله روی از توده‌ها و یا جبر اقتصادی است. کمونیسم آنها کمونیسم اقتصادی است. آنها بر ضد لنینیسم این مارکسیسم مشخص و روشن دوران امپریالیسم طغیان کرده‌اند و شگفت نیست که با انقلاب کبیر اکتیز و ساختمان سی ساله سوسیالیسم در شوروی مخالف باشند. آنها سیاست را بوسیده و کنار گذاشته‌اند و در عوض مرتب به اقتصاد جنگ می‌اندازند و می‌خواهند در رشته اقتصاد دکترا بگیرند. آنها تعریف روشنی از

سوسیالیسم ندارند و نمی‌گویند که سوسیالیسم چیست. ما در عرصه سیاسی نشان دادیم که این حزب دشمن آزادی و استقلال ایران، همدست امپریالیسم و صهیونیسم جهانی است و تلاش دارد بر افکار مبارزان ایرانی و حتی منطقه غلبه نماید، آنها را از آسایشگاه شستشوی مغزی بگذرانند و موجودات خود فروش و خائن به مردم ایران تبدیل کند. آنها به سلطنت طلبان نزدیک می‌شوند زیرا ضدانقلاب مغلوب "متمدن‌تر" از ضد انقلاب حاکم است. کار به جایی خواهد رسید که جای "انقلاب شکوهمند بهمین" را با "فاجعه بهمین" که واقعاً برای سلطنت طلبان فاجعه بود عوض کنند. آنها در عرصه سیاست ماهیت امپریالیسم و صهیونیسم را تغییر داده‌اند و مفاهیم غیر طبقاتی را جایگزین مفاهیم طبقاتی اجتماعی کرده‌اند. ارگان "کمونیستی" جایش را به ژورنالیسم ارزاقیمت و بی‌ارزشی که آفتابه لگنش صد عدد است متحول ساخته است.

در عمل نقشی منفی و خرابکارانه در جنبش کمونیستی ایران و منطقه ایفاء می‌کنند و می‌خواهند خود را در آستانه تجاوز امپریالیستها به افغانستان و عراق و بطور کلی منطقه خلیج فارس به محافل امپریالیستی غرب به عنوان اپوزیسیون "چپ" ایران که در "کنگره ملی" احتمالی شایستگی عضویت دارند به ثبت برسانند.

حزب کار ایران (توفان) در عرصه‌های سازمانی، ایدئولوژیک و سیاسی ماهیت این دارودسته را افشاء کرده است. در پخش دیگری از سری مقالات خود به رابطه این حزب با اسرائیل می‌پردازیم و تجارب منطقه و اعترافات خود آنها را مبنای ارزیابی قرار می‌دهیم. خوب است که کمونیستهای مارکسیست لنینیست ایران بر این واقعیتی که ما بازگو کرده‌ایم و آنها را مستقلاً بصورت نشریه جداگانه منتشر خواهیم کرد چشم خرد بگشایند.

یه چک زدم نه چونه عروس آمد تو خونه

مطبوعات خبر دادند که "افسران سابق سازمان سیا می‌گویند: سازمان فعالانه سعی داشته است از بین ایرانی‌های مقیم لس آنجلس خبر چینی‌هایی را به استخدام خود در آورد و به آنها در مقابل دادن اطلاعات مفید، پول نقد پرداخت کند، حتی آنها را در بعضی از عملیات مخفی شرکت دهد از جمله پخش برنامه‌های ماهواره‌ای از پیش تعیین شده که بوجه آن مخفیانه توسط سازمان سیا، تامین می‌شود (نیمروز تحت عنوان "سازمان سیا در بدر بدنبال جاسوس ایرانی" ۵ بهمین ۱۳۸۰).

متعاقب این تصمیم رادیوهای "سیا" و رسانه‌های گروهی سلطنت طلبان و مدعی بی‌تاج و تخت پادشاهی ایران براه افتادند تا "سازمان سیا" را از دربدری بدر آورند. ادامه در صفحه ۱۰

"نه چک زدم نه چونه عروس آمد تو خونه" (۱) "حزب کمونیست کارگری ایران" و نقدی بر نظریه سرسپردگی به بیگانگان

را برگزیده و حال بست و نقش رهبری را تا پستی دنباله‌روی تنزل داد. ولی می‌توان بخاطر احساس مسئولیت کمونیستی نسبت به طبقه کارگر ایران، نسبت به استقلال و آزادی ایران، نسبت به سرنوشت میلیونها هموطن ایرانی هشیار بود، با هشیاری به اطراف نگریست و مرزهای دوست و دشمن، جاسوسان، خرابکاران، فریخوردگان را تشخیص داد و برای یک پیکار مهم آماده شد. در این پیکار زمان بفع ما کار خواهد کرد.

"ما کمونیستها از سرشت ویژه‌ایم و از مصالح خاص برش یافته‌ایم هیچکس را یارای مقابله با حزب ما نیست"

با الهام از نکات بالاست که ما از مدتها قبل حتی از زمانیکه این جریان یعنی "حزب کمونیست کارگری ایران"، این جریان بی‌شناسنامه و بی‌هویت تحت نامهای گوناگون در ایران پا گرفت و تکامل یافت با دقت تحولات آنرا تحت نظر داشتیم. نظریاتی که امروز ما در مورد این جریان بیان می‌کنیم محصول یکی دو روز نیست، محصول یک بررسی چند دهساله است.

ما شاهد بودیم که داروسته که ابتداء خود را لنینیست و ضد رویزیونیست می‌نامیدند، چگونه مفاهیم اجتماعی را از جنبه طبقاتی آن تهی کردند، سرمایه‌داری را به جای امپریالیسم گذاردند، استعمال واژه صهیونیسم طفره رفتند، حملات تروتسکیستی و ارتجاعی خویش را بر اساس رونویسی از ضد کمونیستهای بنام و آثار بورژواهای انگلیس به استالین آغاز نمودند و بتدریج لنینیسم را بزیر پرسش بردند، موازین لنینی حزب تراز نوین طبقه کارگر را نفی کردند، ملت و ملیت را بزیر سوال برده، استقلال و مبارزه ملی خلقها را تخیل کرده هجوم بی‌شرمانه‌ای را علیه وطنپرستی کمونیستی آغاز نمودند، آنها برای امپریالیسم و صهیونیسم لباس "ترقی" و "تمدن" و "انسانیت" و... دوختند. مردم را از مبارزه برای استقلال ملی برحذر داشتند. ادامه در صفحه ۱۱

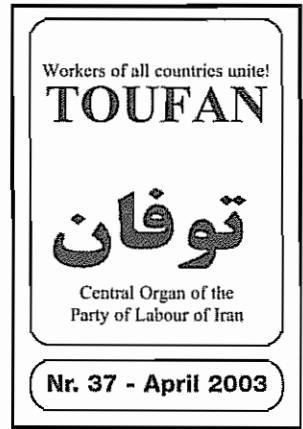
برخورد پرولتری و برخورد لیبرالی

حزب کار ایران (توفان) کارش بر اساس مصلحت اندیشی و فریب مردم نیست. مصلحت اندیش و فریبکار کسانی هستند که از مبارزه مردم الهام نمی‌گیرند، از مردم هراس دارند و در پی فریب و کتمان حقایقند. این است که ما از همان آغاز فعالیت خویش بر این بوده‌ایم که بکوشیم به سردرگمی پایان دهیم، دشمنان مردم را افشاء کنیم، بر اصولیت کمونیستی پای بشاریم و می‌دانیم که در راهی گام گذارده‌ایم که بسیاری را خوش نمی‌آید، نه سلطنت طلبان مغفور، نه رویزیونیستهای ورشکسته، نه تروتسکیستها بی‌آبرو، نه سوسیال رفرمیستهای خوش خیال، نه کائوتسکیستها مرتد و نه بورژواهای بهره کش، نه عمال امپریالیستها، صهیونیستها و نه جمهوری سرمایه‌داری اسلامی از ما دل خوشی دارند. آنها آرزو می‌کنند که سر به تن ما نباشد.

اتهامی نیست که بر ما نزنند. "کمونیستهای ستی"، آنها که هیچ نیاموخته‌اند، آنها که حرفهای گذشته را می‌زنند، آنها که طرفدار دیکتاتوری هستند، "استالینیستها"، ضد دموکراتها...

ولی ما را از این اتهامات باکی نیست زیرا به منافع والای خلقهای ایران، جهان و در درجه نخست طبقه کارگر قهرمان ایران و طبقه کارگر جهان می‌اندیشیم و از آنها الهام می‌گیریم. نیروئی که ما بالقوه در پشت خود داریم الهامبخش ما در مبارزه است. مانند زمینی است که ما بر وی ایستاده و از آن نیرو می‌گیریم. کسی را یارای مبارزه با هواداران واقعی طبقه کارگر، مشران آزادی و دموکراسی واقعی نیست.

با الهام از این اصل است که وجدان ما به ما اجازه نمی‌دهد در بین کسانی که خود را در میان اپوزیسیون ایران پنهان کرده‌اند و نظریات انحرافی و خطرناک برای مردم کشور ما بیان می‌کنند سکوت کنیم. می‌توان سر در گریبان کشید و سکوت کرد و با همه "رفیق" بود و گفتار و نوشتاری داشت که بگوشه قبای کسی برنخورد، می‌شود بزیر لوای "همه با هم" پناه برد دیده



امنیت امپریالیسم امنیت خلقها نیست

در سپتامبر سال ۲۰۰۰ یعنی قبل از روی کار آمدن جرج دبلیو بوش و حادثه ۱۱ سپتامبر، آقایان دیک چینی، دونالد رامزفلد و پال ولفوییتس دو ماه قبل از پیروزی (بخوانید تقلب-توفان) در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا یادداشتی تدوین کرده‌اند که تحت نام "مبانی پابرجائی سلطه آمریکا بر سراسر جهان" از منابع محافظه کار آمریکا منتشر شده است. در این سند می‌آید:

"ایالات متحده آمریکا از دهها سال است که تلاش می‌کنند نقش دائمی برای امنیت منطقه خلیج بازی کنند. اختلاف لاینحل با عراق البته حضور بدون اشکال ما در خلیج را توجیه می‌کند ولی ضرورت حضور گسترده نظامی آمریکا در خلیج موضوع عمیقتری از مسئله صدام حسین است" (نتایج جدی - لوموند دیپلماتیک فوریه ۲۰۰۳).

امپریالیسم آمریکا دهها سال است که می‌خواهد در منطقه خلیج فارس که آنرا با موبدگری "خلیج" می‌نامد رخنه کند و اعتراف می‌نماید که از یک قاره دیگر به قاره بسیار دورتر از کشورش می‌رود تا امنیت آنجا را تامین کند. ادامه در صفحه ۹

صفحه توفان در شبکه جهانی اینترنت www.toufan.org نشانی پست الکترونیکی toufan@toufan.org

سخنی با خوانندگان: نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

TOUFAN حساب بانکی
POSTBANK Hamburg
BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600
GERMANY

شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶

TOUFAN
POSTFACH 103825
60108 FRANKFURT
GERMANY

پیروزی باد حزب طبقه کارگر ایران